

## جنبش اجتماعی ۲۲ خرداد و تاثیرات آن

تحلیل اوضاع جاری - ۱

فصل اول:

جنبش اجتماعی ۲۲ خرداد در مقطع روزهای ۲۲ تا ۲۵ خرداد:

بالاخره جمعه شب ۲۲ خرداد رژیم ولایتی - فقهاتی حاکم که عرصه باز تقسیم قدرت با میرحسین موسوی بر مبنای تجربه ۸ ساله‌ای که در دهه ۶۰ از او داشت مفید به فایده نمی‌دید و بر اساس شرایط ناخواسته‌ای که پس از مناظره‌های تلویزیونی کاندیداها به سود مثلث مقابل (موسوی - خاتمی - هاشمی رفسنجانی) شکل گرفت، برنامه‌ی از پیش تهیه کرده خود را اعلام کرد و آن انتخاب کودتای مخملی به جای رفرا ندن نظام یا انتخابات رئیس جمهوری بر پایه تقسیم قدرت با میرحسین موسوی بود. اگر چه بستر کودتا از صبح ۲۲ خرداد با پلمب کردن جعبه‌های پر از رای، توسط تعرفه‌های فله‌ای میلیونی چاپخانه بانک ملی ایران در غیاب نمایندگان دو ساعت قبل از اینکه چهل هزار نماینده موسوی از خواب بیدار شوند یا توسط ۱۴ هزار صندوق سیار که در غیاب نماینده‌ها حرکت می‌کردند، همراه با قطع تلفن‌های همراه و پیامک‌ها شروع کرده بود، در جمعه شب با ایجاد حکومت نظامی اعلام نشده، برنامه را آماده شده دید؛ و لذا هنوز رای‌گیری در حال انجام بود و به پایان نرسیده بود که ۱۱ میلیون رای ساخته شده اعلام گردید و به طوری این سناریو زیر نظر صادق محصولی و سربازان گمنام امام زمان ماهرانه انجام می‌گرفت که رقیب در همان ساعت‌های اولیه نیمه شب در سایت «کلمه» و «قلم» پیروزی خود را اعلام کرده بود و فراخوان جشن همگانی فردا می‌داد.

ادامه در صفحه دوم

## تاریخ جنبش زنان

بخش اول

ما در چندین مقاله گذشته نگاهی گذرا به جنبش دانشجویی و جنبش کارگری داشتیم، در این مقاله اشاره کوتاه به جنبش زنان خواهیم داشت. اگر بگویم که بحث جنبش زنان خلاء استراتژیکی در سرتاسر جنبش مذهبی ما - از آغاز تا حالا - بوده است، سخنی به گزاف نگفته‌ایم. بدین خاطر است که قبل از شروع بحث، این سوال را از خودمان بکنیم که «چرا جنبش زنان؟» برای پاسخ به این سوال از کلام تروتسکی شروع می‌کنیم که گفت: «معیار دموکراسی در هر جامعه‌ای بر مبنای نقش زنان در آن جامعه و جنبش تعیین می‌شود»، لذا بررسی جنبش زنان به خاطر درک جایگاه زنان در جنبش دمکراتیک است که به آن معتقدیم و بررسی جنبش زنان در واقع بررسی ضلع سوم مثلث «جنبش اجتماعی» است که دو ضلع آن را «جنبش کارگری و جنب دانشجویی» تشکیل می‌دهند. به عبارت دیگر سه پایه جنبش دمکراتیک عبارت است از:

- جنبش زنان
- جنبش کارگران
- جنبش دانشجویی

اگر اولی را جنبش زنان اعلام کردیم به خاطر موقعیت و جایگاه جنبش زنان در عرصه دموکراسی است. بنابراین امیدواریم که بحث شروع بررسی جنبش زنان در این جلسه نقطه شروعی باشد در رابطه با استمرار بررسی این موضوع در جلسات آینده و هر چه بیشتر جلو برویم بررسی این مسئله برایمان از ارزش بیشتری برخوردار خواهد بود.

ادامه در صفحه ۷

## تبیین کننده پیوند انسان، اختیار، آزادی، دموکراسی

تفسیر سوره شمس

سوره شمس از سور مکی قرآن می‌باشد که در ۱۵ آیه در ۱۳ سال مرحله اول حرکت محمد یعنی دوران مکی بر محمد نازل شده است. آنچنانکه قبلا هم مطرح شد دوران ۱۳ ساله حضور محمد در مکه و دوران ۱۰ ساله حضور محمد در مدینه دو زمان تقویمی یا دو سکونت مکانی در دو قریه مکه و مدینه نمی‌باشد بلکه بالعکس، دو مرحله از یک استراتژی واحد می‌باشد (که در آیه ۲۵ سوره حدید این دو مرحله به صورت مرحله بینه و قیام مطرح می‌کند: «لَقَدْ أَرْسَلْنَا رُسُلَنَا بِالْبَيِّنَاتِ وَأَنْزَلْنَا مَعَهُمُ الْكِتَابَ وَالْمِيزَانَ لِيَقُومَ النَّاسُ بِالْقِسْطِ» و ما آن را به صورت دو مرحله اول - مرحله سازمان گری؛ دوم - مرحله سازماندهی محمد مطرح می‌کنیم.

ادامه در صفحه ۱۱

تفسیری بر سه سوره علق، مدثر، مزمل

## بعثت پیامبر سرآغاز انتقال بشریت از پارادایم شفاهی به پارادایم کتبی تاریخ

معرفت - قسمت اول

مقدمه:

بعثت پیامبر - در ۲۷ رجب در چهل سالگی عمر پیامبر - همراه با شروع جوشش چشمه وحی از درون محمد در سرزمین مکه، ام القراء جامعه طبقاتی، نژادپرستی، آپارتاید جنسی، جهل و فقر، شرک و بت پرستی شبه جزیره عربستان به شکل یک انفجار ناگهانی که در عرض نزدیک به سی سال توانست با به زانو درآوردن تمامی امپراتورهای جهانی به صورت گفتمان مسلط قرن هفتم و هشتم میلادی درآید. پارادایم اسلام در قرن هفتم و هشتم میلادی با مشخصه ضد طبقاتی، ضد نژادپرستی و ضد آپارتاید جنسی با این شعار محمد که:

بقیه در صفحه ۱۴

**"تحلیل اوضاع جاری - بقیه از صفحه اول"**

و... وارد صحنه شدند و کلا نظام اداری و اقتصادی شهری را فلج کردند. البته حرکت مردم در روزهای ۲۳ و ۲۴ خرداد به خاطر نداشتن رهبری و سازماندهی و برنامه، صورت واکنشی و عکس‌العملی و کینه توزانه داشت. چرا که آنچنانکه محسن رضانی می‌گفت مردم ایران و به خصوص تهران و شهرهای بزرگ برای اولین بار احساس کردند که رای آن‌ها که ناموس آن‌ها می‌باشد از طرف سردمداران رژیم فقهاتی در روز ۲۲ خرداد به سرقت رفته است و این موضوعی بود که انگیزه شکل‌گیری جنبش اجتماعی ۲۲ خرداد گردید. به عبارت دیگر، برداشت ناموسی از رای‌های سرقت شده توده‌های جامعه بود که علت ایجاد جنبش اجتماعی ۲۲ خرداد گردید و همین برداشت از سرقت آرا بود که احساس توده‌های ما را در ۲۲ خرداد جریحه دار کرد و در واکنش با این خودآگاهی حقی از سرقت آرائشان بود که می‌کوشیدند به هر شکلی که شده ماشین کودتایی رژیم فقهاتی را فلج بکنند، و لذا توده‌های شهری غیر سازماندهی شده به هر شکل منفی و مثبت و مبارزه مدنی و یا قهرآمیز از آتش زدن بانک‌ها گرفته تا به رکود کشاندن زندگی شهری و تظاهرات پراکنده و... می‌کوشیدند تا مقاومت خود را در برابر کودتا اعلام کنند و گرنه سرقت آراء توسط همین رژیم در سی انتخابات گذشته هم وجود داشته است و هرگز آن سرقت آراء ایجاد جنبش اجتماعی مثل ۲۲ خرداد نکرد. آنچه سرقت آراء در ۲۲ خرداد با سرقت آراء گذشته رژیم فقهاتی متمایز می‌کند، تغییر پارادایم خودآگاهی توده‌ها نسبت به رایشان است که از صورت رای به صورت یک امر تکلیفی فقهی بدل به رای به صورت یک امر حقی - انسانی گردید. به عبارت دیگر در سرقت‌های گذشته آراء مردم نسبت به آراء خودشان خودآگاهی نداشتند و آن را به عنوان یک تکلیف الهی انجام می‌دادند نه حقوق انسانی خودشان. البته در همین مرحله ۲۲ خرداد هم باز بخش بزرگی از روستاها و شهرهای کوچک هنوز بر مبنای همان پارادایم تکلیفی - فقهاتی فکر می‌کردند و عمل رای را به عنوان یک تکلیف صرف شرعی برای ثواب آخرت تلقی می‌کردند که به فتوای فلاں مرجع می‌کوشیدند جهت ادای تکلیف به پای صندوق‌های رای بروند، ولی بخش اصلی و قابل توجه جمعیت ۲۶ میلیون نفری که صلاحیت رای دادن داشتند، دیگر رای دادن را به عنوان تکلیف الهی تلقی نمی‌کردند بلکه رای را حق خود می‌دانند که به عنوان ناموس خویش از آن پاسداری می‌کنند. این تغییر پارادایم در خودآگاهی توده‌ها بود که عامل شکل‌گیری جنبش اجتماعی ۲۲ خرداد گردید و همین عصیان همه جانبه توده‌های شهری در روز ۲۴ خرداد بود که نخستین ره آوردی که به بار آورد شروع مقاومت کاندیداها و در راس آن‌ها موسوی و کروبی در روز یکشنبه بود. به طوری که موسوی که شب شنبه اعلامیه داده بود و مردم و هوادارانش را به خویشن‌داری دعوت کرده بود، از روز یکشنبه تصمیم به مقاومت فراگیر ۲۴ خرداد داشت، عبارت بود از برخورد عکس‌العملی و کورکورانه رژیم فقهاتی بود که از عصر روز یکشنبه با هجمه مغول وار به خوابگاه‌های دانشجویی دانشگاه تهران و... شکل گرفت، تا توسط آن به خیال خود از پیوند جنبش دانشجویی با جنبش اجتماعی جلوگیری کنند، اما این حرکت ددمنشانه و مغول وار باند نقدی یا سر انگشتان شخصی پوش نظامی رژیم فقهاتی به قدری غیر انسانی و متوحشانه صورت گرفت که اولین کسانی که لباس مشکی به تن کردند و برای عزای حمله به خوابگاه دانشگاه تهران گریستند، خود سردمداران کودتا بودند. بطوریکه خامنه‌ای در نماز جمعه روز ۲۹ خرداد گفت: جگر من از حمله به خوابگاه دانشجویان که تحت شعار حمایت از رهبری صورت گرفته است خرد است و علی لاریجانی در نطق پیش از دستور مجلس در روز دوشنبه به خاطر جنایت حمله به خوابگاه اعلام عزای عمومی و تشکیل کمیسیون تحقیقی و دعوت از صادق محسولی برای پاسخگویی به مجلس کرد. البته گریه سردمداران بر جنایت کربلا به خاطر عزت حسین نبود بلکه ترس از پیوند جنبش دانشجویی ۱۸ تیر به جنبش اجتماعی ۲۲ خرداد بود که بیشک جنبش کارگری را هم به دنبال خود می‌کشید و همانی اتفاق می‌افتاد که در روز ۱۸ شهریور سال ۵۷ زمانی که در عرص ۲۴ ساعت بعد از واقعه ۱۷

به هر حال اگر چه در روز ۲۳ خرداد شنبه، رژیم فقهاتی حاکم سعی می‌کرد تا با قطره قطره اعلام کردن رای تهران تا ساعت ۲ بعد از ظهر که رای نهایی را اعلام کرد، واکنش مردم تهران را در این رابطه آزمایش کند، پس از اینکه مطمئن شد که هیچگونه واکنش منظم و تشکیلاتی مدنی در جبهه رقیب و مردم تهران وجود ندارد و تمامی تشکیلات و قدرت آشکار و مخفی همه در جبهه خود است، دل به دریا زد و با یک آماری که هم بتواند شعار ۲۲ میلیون رای خاتمی را خرد کند و هم جبهه موسوی را از تعارض مایوس کند، یعنی ۲۴ و نیم میلیون رای پیروزی کودتا را اعلام کرد. اگر چه روز ۲۳ خرداد برای توده‌های مردم شهرهای بزرگ و مهمتر از همه تهران روز انتظار و محک زدن پتانسیل سازماندهی و هدایت‌گری هژمونی مثلث موسوی - خاتمی - هاشمی یا مثلث مشارکت - روحانیون - کارگزاران گذشت و به جز چند حرکت پراکنده در میدان ونک و خوابگاه‌ها نداشتیم، برای سردمداران کودتای مخملین ۲۲ خرداد رژیم فقهاتی هم روز ۲۳ خرداد روز ترس و دلهره بود. به طوری که در دو پیام رادیو و تلویزیونی سردمداران کودتای مخملین که اولی اعلامیه آماده باش خامنه‌ای بود و دومی لشکرکشی احمدی نژاد بر علیه هاشمی بود که در این پیام برای اولین بار احمدی نژاد، هاشمی را طلحه نامید و معیار خط امام بودن را حال افراد دانست نه سابقه‌های مبارزاتی گذشته، یعنی حمایت از خامنه‌ای به عنوان معیار خط امام مطرح کرد. همان معیاری که مثلث موسوی - خاتمی - هاشمی از آن بیرون بودند و از جبهه نیروهای خودی بر مبنای تعریف جدیدی از خط امام ارائه کرد که عبارت بود از خط خامنه‌ای به عنوان معیار خط امام و تعیین جبهه خودی بود که جز بخشی از جریان انحصارطلب و اقتدارگرایی خط یک، بقیه همه بیرون قرار می‌گیرند و شاید همین تعریف جدید احمدی نژاد در پیام ۲۳ خرداد از جبهه خودی بود که حتی خامنه‌ای را وادار کرد در خطبه جمعه ۲۹ خرداد برای اولین بار به صورت علنی با هاشمی مرزبندی کند و خود را سردمدار جبهه احمدی نژاد اعلام کند و آبی دوباره در خانه مورچه جناح راست بریزد، بطوریکه غیر از علی لاریجانی تمامی آن‌ها را به حمایت از کودتا بکشاند حتی محسن رضانی (محلل جریان راست) و باقر قالیباف (لاستیک زاپاس آبادگران) را تسلیم خود بکند و در همین پیام بود که احمدی نژاد دیگر منتظر تائیدیه شورای نگهبان ننشست و همان شب فراخوان جشن پیروزی ۲۴ خرداد در میدان ولی عصر را صادر کرد. اگر چه آنچنان تصمیمات با عجله صورت می‌گرفت که در همان لحظه‌ای که احمدی نژاد اعلام فراخوانی جشن پیروزی ۲۴ خرداد در میدان ولی عصر می‌داد، نوار متحرک زیر کانال خبر محل فراخوانی جشن ۲۴ خرداد مصلای تهران اعلام می‌کرد. البته لازم به تذکر است که در روز ۲۳ خرداد به جز دو اعلامیه تحمیلی دولتی که یکی از طرف شاهرودی رئیس قوه قضائیه و دیگری از طرف علی لاریجانی رئیس قوه مقننه منتشر شد (که هیچکدام هم تبریک به احمدی نژاد نبود) هیچ پیامی و حمایتی حتی از جانب نهادهای خودی آن‌ها صورت نگرفت.

**جنبش ۲۲ خرداد در روز ۲۴ خرداد:**

در روز ۲۴ خرداد یعنی روز یکشنبه، شرایط تغییر کرد و وضعیت جدیدی بر کشور و به خصوص در تهران بوجود آمد و آن این بود که رژیم فقهاتی که فکر می‌کرد که آنقدر بستر کودتای مخملی ۲۲ خرداد به لحاظ نرم افزاری توسط سربازان گمنام امام زمان مهندسی تنظیم کرده است که امکان اثبات کودتا و سرقت آرا برای هیچکدام از مخالفین نخواهد بود، روز یکشنبه که توده‌های مردم شهرهای بزرگ نسبت به سرقت آرا و کودتای مخملین رژیم فقهاتی آگاهی پیدا کرده بودند و ناتوانی تشکیلاتی مثلث هژمونی در سازماندهی مردم پی برده بودند، به صورت همه جانبه و پراکنده در تهران و شهرستان‌های بزرگ مثل اصفهان، شیراز، تبریز

الف - راهپیمایی ۲۵ خرداد یک اعتراض کاندیداتوری نبود بلکه یک رفتارندم ضد رژیم فقهاتی بود.

ب - تمامی آنچه در کودتای ۲۲ خرداد رشته بود در ۲۵ خرداد پنبه گردید.

ج - از ۲۵ خرداد دیگر صحبت سر تقسیم قدرت بین جناحین نیست، بلکه صحبت سر بود و نبود نظام است.

د - از ۲۵ خرداد دیگر صحبت سر مردم و هژمونی مثلث مخالف نیست، بلکه صحبت بر سر مردم و هژمونی خود مردم است. به خصوص که در این راهپیمایی موسوی دعوت کرد که در صورت دستگیری من، اعتصابات کاری یا به عبارت دیگر جنبش کارگری وارد عرصه جنبش شود که خود همین موضوع اعلام شمارش معکوس برای خامنه‌ای بود. به هر حال راهپیمایی ۲۵ خرداد فرآیند نوینی بود در پروسه جنبش اجتماعی ۲۲ خرداد که تمامی معیارهای نگاه بالائی‌ها و پائینی‌ها و داخلی‌ها و خارجی‌ها به هم ریخت، بطوریکه از بعد از ظهر ۲۵ خرداد تحولات جدید در نگاه‌ها و برخوردها شکل گرفت که عبارتند از:

#### ۱ - بالائی‌ها:

الف - بخش سرکوب گر رژیم فقهاتی طبق تمهیداتی که از قبل پیش بینی کرده بود کوشید تا به خشونت کشانیدن راهپیمایی یا رفتارندم ضد رژیم فقهاتی ۲۲ خرداد زمینه سرکوب و فراگیر بعدی آن را هم به لحاظ نرم افزاری و هم به لحاظ سخت افزاری فراهم سازد.

ب - برخورد خامنه‌ای از شب راهپیمایی عوض شد. ابتدا سعی کرد با ملاقات با موسوی قضیه را به صورت تقسیم قدرت بعد از عمل واقع شده به صورت درون پرده حل کند که موسوی در برابر خامنه‌ای شعار بطلان انتخابات داد. خامنه‌ای که مضمون شعار بطلان انتخابات موسوی را به خوبی درک می‌کرد و می‌دانست معنای این شعار همراه با تجدید انتخابات به معنای افشا شدن موضوع سرقت آراء ۲۲ خرداد برای توده‌ها است، که اولین تاثیر آن بی اعتمادی مطلق توده‌ها نسبت به حاکمیت فقهاتی خواهد شد که متعاقب آن عدم مقبولیت و عدم مشروعیت رژیم در نظر توده‌ها به بار خواهد آورد و تاثیر دیگر بطلان انتخابات که کمتر از تاثیر اول خواهد بود، اینکه در خوش بینانه ترین شکل آن، نتیجه انتخابات تجدید شده برای حاکمیت دو مرحله شدن انتخابات باشد که حاصل نهائی آن پیروزی موسوی خواهد بود. همان چیزی که خامنه‌ای همیشه از آن بیم داشته است. در همین رابطه بود که خامنه‌ای در پایان نشست با موسوی پس از اینکه جواب رد از موسوی شنید و شعار بطلان انتخابات موسوی به عنوان خطرناکترین شعار برای موجودیت رژیم فقهاتی دانست، آن جمله تاریخی به موسوی گفت: تو از جنس این‌ها نیستی! البته این برخورد خامنه‌ای تا روز ۲۹ خرداد که پلاتفرم عملیاتی خود را در نماز جمعه اعلام کرد، ادامه داشت. البته اگر چه هاشمی و خاتمی و حتی کربوبی محروم ماندند، لذا خامنه‌ای جهت پیشبرد منظور خود به ملاقات با رده‌های پائین پرداخت که نشست با نماینده‌های کاندیداها گام بعدی او در این زمینه بود. البته این نشست بیشتر جنبه تبلیغاتی داشت تا راه گشا، چرا که در این نشست خامنه‌ای سعی کرد خود را بی خبر از جریان و احوالات اتفاق افتاده نشان دهد و به عنوان یک مستمع به شنیدن صحبت‌های آن‌ها بپردازد تا هم خود را در برابر توده‌های مردم بیگناه و بری ذمه نشان دهد و هم یک حرکت ضد انگیزه‌های برای کاندیداها ایجاد کند.

ج - دستگیری و شکنجه مغزهای سازمان ده و تئورسین‌ها و نیروهای سیاسی و اجتماعی جناح مقابل جهت فراهم کردن بستر ریزش از درون و از برون و ناتوان کردن هژمونی موسوی.

د - حرکت‌های فرار از جلو به رهبری علی لاریجانی (با تکیه به سابقه

شهریور ۵۷ میدان ژاله تهران جنبش کارگری ما همه جانبه به جنبش اجتماعی ما پیوست و آنچنان بحران به سوی رژیم سرازیر کرد که پارسونز سفیر وقت دولت انگلیس سراسیمه به ملاقات شاه می‌رود و بی تعارف به علیحضرت می‌گوید که: «با پیوند جنبش کارگری به جنبش اجتماعی در ۱۸ شهریور ماه که حاصل آن قطع کامل نفت به داخل و خارج شد، علیحضرت باید سلطنت را وداع کند و برود.»

#### فصل دوم

#### جنبش اجتماعی ۲۲ خرداد در مقطع روزهای ۲۵ تا ۲۹ خرداد:

البته در روز ۲۴ خرداد تظاهرات فرمایشی و دولتی (همراه با اتوبوس‌ها و مینی بوس‌های دولتی که نیروهای دولتی و هوادار رژیم از گوشه و کنارهای شهر و روستا به میدان ولی عصر حمل می‌کردند) تحت عنوان جشن پیروزی انتخابات برگزار گردید و محمود احمدی نژاد هم در این جشن به عنوان قهرمان ملی تحت همان دیسکورس پوپولیستی خود، کوشید خود را نه تنها نماینده ۲۴ و نیم میلیون رای ساختگی خود بداند، بلکه نماینده ۴۰ میلیون نفری که بنا به ادعای رژیم فقهاتی در انتخابات ۲۲ خرداد شرکت کرده‌اند، اعلام کند؛ و جناح مقابل که بنا به ادعای خودشان بیش از ۱۴ میلیون رای آورده بودند در این میتینگ به عنوان خس و خاشاک اعلام کند، هجمه احمدی نژاد در این میتینگ به قدری شدید بود که حتی محسن رضانی که خود محلل جناح راست در انتخابات رئیس جمهوری بوده و هست، تحت فشار نیروهای هوادارانش به جرگه کاندیداها معترض پیوست و صف بندی کاندیداها سه گانه در برابر احمدی نژاد کامل گردید (البته این اعتراض او به خاطر فشار خامنه‌ای تا روز ۲۸ خرداد یعنی چهار روز بیشتر دوام نیاورد و در توبه نامه‌ای که در شب ۲۹ خرداد از کانال تلویزیون خواند و حضوری که در نماز جمعه تاریخی ۲۹ خرداد کرد، دوباره توانست روزگار وصل خویش را بدست آورد). ولی با شروع روز ۲۵ خرداد روز دوشنبه تهران آبدستن یک حضور تاریخی بود. بطوریکه گر چه ماهواره، تلفن همراه، پیامک و... توسط رژیم قطع شده بود، ولی جنبش اجتماعی ۲۲ خرداد به آن بلوغ خودآگاهی رسیده بود که در برابر همه سنگ اندازی‌های رژیم فقهاتی (از غیر مجاز اعلام کردن راه پیمایی توسط وزارت کشور گرفته تا قطع تمامی امکانات تماس و...) از ساعت ۴ بعد از ظهر طبق اعلام قبلی به دعوت موسوی سیل وار به طرف خیابان انقلاب و آزادی هجمه آوردند و در عرض دو ساعت سنگ فرش خیابان‌های انقلاب و آزادی از میدان امام حسین تا میدان آزادی را پر کردند، بطوریکه اگر بزرگترین راهپیمایی تاریخ گذشته مردمان راهپیمایی تاسوعا و عاشورای ۵۷ تهران که به دعوت طالقانی انجام گرفت، حداکثر دو میلیون نفر بدانیم، در راه پیمایی ۲۵ خرداد ۸۸ حتی از نگاه راستترین مهره جناح راست حاکم یعنی باقر قالیباف شهردار تهران طبق مصاحبه‌ای که کرد گفت: با برآورد کارشناسی که انجام دادیم با مترای مساحت جمعیت از میدان امام حسین تا میدان آزادی بیش از ۳ میلیون جمعیت در راه پیمایی ۲۵ خرداد تهران حضور داشته‌اند که در قیاس با حداکثر ۱۵۰ هزار نفری که در روز ۲۴ خرداد در میتینگ دولتی میدان ولی عصر بوده‌اند جایگاه راهپیمایی یا رفتارندم ۲۵ خرداد مشخص می‌شود و در همین راستا بود که نگاه داخل و خارج به راه پیمایی ۲۵ خرداد بدل به یک رفتارندم بر علیه رژیم فقهاتی حاکم گردید و بیش از همه اولین کسی که به این حقیقت پی برد که راه پیمایی ۲۵ خرداد یک راه پیمایی اعتراضی یک کاندیدا علیه کاندیدا دیگر نبود، بلکه یک نه بزرگ به رژیم فقهاتی بود، خود خامنه‌ای بود که در تمام طول راهپیمایی با هلیکوپتر مانند علیحضرت که در راهپیمایی تاسوعا و عاشورا ۵۷ با هلیکوپتر بالای سر راه پیمایان حرکت می‌کرد و گریه می‌کرد. خامنه‌ای نیز تمامی ساعت راهپیمایی بالای سر راه پیمایان بود و تمامی آن پیمایی که می‌بایست از راهپیمایی بگیرد، گرفته که عبارت بود از:



روز پنجشنبه ۲۸ خرداد یعنی یک روز قبل از نماز جمعه معروف خامنه‌ای راهپیمائی در میدان توپخانه انجام گرفت و در پایان راهپیمائی بود که از طرف روحانیون مبارز جهت شرکت در راهپیمائی روز ۳۱ خرداد از میدان انقلاب تا میدان آزادی از مردم دعوت به عمل آمد (همان راهپیمائی مشهوری که خامنه‌ای با خطبه ۲۹ خرداد خود بدل به جوی خون کرد و ده‌ها و شاید صدها نفر را به خاک خون کشید) البته در این مدت رژیم فقهائی از یک طرف سعی می‌کرد با تظاهرات موازی برندگی سلاح مقابل را کند کند و از طرف دیگر با تبلیغ گسترده، مردم را نسبت به این تظاهرات خسته نشان دهد و از جانب سوم با به خشونت کشانیدن آن‌ها زمینه سرکوب بیشتر را فراهم کند، چرا که در جنبش‌های اجتماعی همه مردم به یک اندازه حاضر نیستند برای پیشرفت جنبش سرمایه گذاری کنند، طبیعی است که به موازات اینکه بهای شرکت در جنبش اجتماعی بیشتر می‌شود حجم فیزیکی نیروهای شرکت کننده کاسته می‌شود و رژیم فقهائی حاکم با استفاده از این ترفند بود که سعی می‌کرد تا با ایجاد خشونت و به خشونت کشیدن این تظاهرات مردمی بهای آن را برای توده‌ها بیشتر کند تا زمینه ضعیف کردن جنبش اجتماعی ۲۲ خرداد را فراهم سازد.

### ۳ - خارجی‌ها:

از بعد از فراراندن ۲۵ خرداد موضع گیری‌های دول خارجی نسبت به رژیم فقهائی تغییر کرد که در یک تقسیم بندی می‌توانیم این تغییر موضع به سه دسته تقسیم کنیم:

**الف -** دسته اول دول سرمایه‌داری جهانی که در راس آن‌ها آمریکا و انگلیس و آلمان قرار داشتند، این دول به همراه دبیر کل سازمان ملل از بعد راهپیمائی ۲۵ خرداد در لوای دفاع از حقوق بشر و آزادی‌های متعلقه آن به حمایت از جنبش اجتماعی ۲۲ خرداد پرداختند. چرا که کفه قدرت طرف مردم را سنگین‌تر دیدند، البته شعارهای این‌ها یک دست نبود، بعضی مثل مرکل - آلمان شعار باز شماری آراء می‌داد، بعضی مثل باراک اوباما اصلاً دولت احمدی نژاد را غیر قانونی اعلام کرد و بعضی مثل انگلیس کلاً مشروعیت نظام را به زیر سوال می‌برد.

**ب -** دسته دوم دولتهایی بودند که نسبت به حاکمیت فعلی ذینفع بودند در نتیجه حمایت خودشان را از این رژیم با تیریک و سکوت اعلام کردند مثل عراق یا سوریه یا افغانستان ...

**ج -** دسته سوم دولتهایی بودند که سعی می‌کردند تا با برخورد کجدار و مریض مترصد فرصتی شوند تا ببینند بالاخره کفه به نفع کدام طرف خواهد بود، مثل روسیه که در همان زمان فراراندن ۲۵ خرداد احمدی نژاد به خاطر شرکت در کنفرانس شانگهای در روسیه بود و احمدی نژاد را حتی حاضر به دعوت در مسکو نشدند و شبانه پس از ۱۲ ساعت عذر او را خواستند و بستر برگشت او را به شکل غیر رسمی فراهم ساختند. به هر حال فراراندن ۲۵ خرداد صف بندی دول جهانی نسبت به حاکمیت فقهائی را به هم زد و به شدت او را در حد یک دولت غیر قانونی و غیر مشروع و اتوکراتیک و دسپات درآورد. البته تاثیر فراراندن ۲۵ خرداد در سطح پائینی‌های خارجی‌ها هم کمتر از دول خارجی نبود که در این رابطه می‌توانیم از یک طرف به تاثیر فراراندن ۲۵ خرداد نسبت به ایرانی‌ها خارج از کشور بپردازیم و از طرف دیگر به تاثیر فراراندن ۲۵ خرداد نسبت به خود خارجی‌ها بپردازیم که در هر دو صورت فراراندن ۲۵ خرداد تاثیر خود را گذاشته بود.

در شکل اول با فراراندن ۲۵ خرداد تمامی جریان‌های سیاسی ایرانی خارج از کشور از راست تا چپ حتی آنهایی که با محکوم کردن انتخابات ۲۲ خرداد خود را از جنبش ۲۲ خرداد دور کرده بودند مثل مجاهدین خلق و ... که همه این گاز گرفتن‌های جناح‌های درونی رژیم را ساختگی می‌دیدند، از بعد از فراراندن ۲۵ خرداد به میدان آمدند و از

مخالفت قبلی که با احمدی نژاد داشت و حتی در این رابطه نامه‌های احمدی نژاد به مجلس را به طنز شبیه کرده بود) با انتقاد و اعتراض به حمله دانشجویان در ۲۴ خرداد و همچنین انتقاد و اعتراض به وزارت کشور نسبت به عدم ارائه مجوز راهپیمائی علنی و انتقاد از شورای نگهبان و به خصوص جنتی و یزدی که از احمدی نژاد دفاع کرده بودند، سعی می‌کرد به عنوان جناح مستقل از حاکمیت از موضوع مدعی وارد معرکه شود.

### ۲ - پائینی‌ها:

**الف - اپوزیسیون و هژمونی آن‌ها:** از بعد از راهپیمائی یا فراراندن ۲۵ خرداد وحدت بین دو جناح مدعی رفرمیته که تحت رهبری موسوی و کروبی بود، بیشتر گردید و در لوای این نزدیکی بود که تشکیلات روحانیون مبارز کوشید تحت رهبری موسوی خوئی‌ها به صورت یکپارچه پشت سر اپوزیسیون انتخابات قرار گیرد.

**ب - بطلان انتخابات به عنوان شعار محوری کاندیداهای اپوزیسیون قرار گرفت:** از همان زمان که موسوی سیل خروشان جنبش اجتماعی مردم را در فراراندن ۲۵ خرداد مشاهده کرد، در سخنرانی‌هایی که در بین راه و به خصوص در میدان آزادی کرد به مردم وعده داد که از شعار خود که بطلان انتخابات است هرگز عدول نکند و در همان جا بود که موسوی به مردم گفت: مردم باید هوشیار باشند که در صورت دستگیری من اعتراضات مدنی اجتماعی را به اعتصابات اقتصادی کارگری بدل کنند.

**ج - فراگیر شدن اعتراضات جنبش اجتماعی:** از بعد از فراراندن ۲۵ خرداد تهران تاکتیک‌های اعتراضی مدنی مردم هم در تهران و هم در شهرهای بزرگ متنوع و فراگیر شد که به عنوان نمونه و مصداقی آن می‌توانیم به شروع تکبیر گفتن بر پشت بام‌ها از ساعت ۱۰ تا ۱۰ و نیم شب (که به تاسی از جنبش اجتماعی سال ۵۷ که به انقلاب فقهائی ۲۲ بهمن ۵۷ انجامید بود) اشاره کنیم، که به شدت باعث خشم سردمداران جناح فقهائی حاکم شد، بطوریکه جواد لاریجانی، برژینسکی جناح اقتدارگرای حاکمیت در کانال ۳ تلویزیون از آن به عنوان قرآن بر سر نیزه کردن معاویه در جنگ صفین لقب داد، همان لقبی که حسین شریعتمدار تئوریسین سرکوب گر رژیم فقهائی در قبل از روز ۲۲ خرداد به پارچه سبزی که طرفداران موسوی به عنوان اعلام هویت اجتماعی به کار می‌بردند، لقب داده بود.

**د - روزانه شدن تظاهرات خیابانی در تهران و شهرستان‌های بزرگ:** از بعد از فراراندن خیابانی ۲۵ خرداد در تهران تظاهرات به صورت روزانه درآمد (البته با تغییر جایگاه) بدین ترتیب که در روز سه شنبه ۲۶ خرداد چون قرار شد که تظاهرات علاوه بر جنبه اعتراض مدنی آن به خاطر سوگواری شهدای قتل عام شده در فراراندن ۲۵ خرداد به دست سربازان گمنام امام زمان و یا لباس شخصی‌های نقدی و یا تیپ سید الشهداء و ثارالله و ... جنبه بزرگداشت نیز داشته باشد، لذا رژیم فقهائی به خاطر وحشت از تکرار چهارم‌های شهدای قبل از انقلاب ۲۲ بهمنی ۵۷ کوشید خودش هم لباس عزا به تن کند. در همین رابطه بود که به دعوت سازمان تبلیغات اسلامی به موازات تظاهرات جناح مقابل که در میدان ونک تا جام و جم بود، جناح فقهائی حاکم تظاهراتی در میدان ولی عصر تحت عنوان وحدت و رهبری و مردم بر پا کرد که با سخنرانی حداد عادل چهره آبادگر جناح حاکم باز نتوانست نصیبی و دست آوردی برای جناح سرکوب گر و اقتدارطلب و تمامیت خواه حاکم داشته باشد.

روز چهارشنبه ۲۷ خرداد تظاهرات بسیار باشکوهی تحت عنوان حماسه خس و خاشاک (اشاره به اصطلاحی که احمدی نژاد در میتینگ دولتی ۲۴ خرداد در میدان ولی عصر به جناح مخالف نسبت داد) از میدان هفت تیر تا میدان ولی عصر، البته به صورت خاموش و آرام انجام گرفت.

گردید تا خامنه‌ای نقش فراکاستی فقهانی که خمینی در حل تضادها به آن تکیه می‌کرد را فراموش کند و شمشیر را از رو ببندد. در یک نگاه کل محورهای صحبت‌های خامنه‌ای در نماز جمعه ۲۹ خرداد عبارت بودند از:

#### الف - اعلام اشتراک منافع دو جناح متخاصم در عرصه نظام فقهانی:

خامنه‌ای این منظور را با طرح اینکه تمامی کاندیداهای چهارگانه رئیس جمهوری عضو با سابقه خانواده خوش سابقه! نظام فقهانی بوده‌اند که در این رابطه یکی و یکی آن‌ها را معرفی کرد از فرمانده نظامی رضائی تا ۸ سال رئیس مجلس کروی و ۸ سال نخست وزیری موسوی.

ب - حمایت عاطفی از هاشمی رفسنجانی و برانفت فکری از او: برای اولین مرتبه خامنه‌ای تضاد فکری خود را با هاشمی از موضع حمایت احمدی نژاد اعلام کرد، لازم به تذکر است که این موضع‌گیری خامنه‌ای در پاسخ به نامه سرگشاده هاشمی در ۱۹ خرداد به خامنه‌ای بود که در آن نامه هاشمی در اعتراض به خامنه‌ای برای وادار ساختن خامنه‌ای به خط کشی با احمدی نژاد که در ادامه افشاگری‌های مناظره تلویزیونی احمدی نژاد با موسوی بر مبنای همان غوغا سالاری که احمدی نژاد جهت پارگیری درون طبقه پائین جامعه تحت شعار مبارزه با مفسد اقتصادی از سرگرفته بود و برای به زانو در آوردن مثلث متخاصم (موسوی - خاتمی - هاشمی) احمدی نژاد کوشید از همان تاکتیک مبارزه با فساد مالی و رانت خواری تحصیلی که سر تا پای مثلث متخاصم به آن آلوده بودند توجه طبقه محروم جامعه را به خود جلب کند، بپردازد.

#### ج - حمایت از انتخابات و مخالفت با شعار موسوی که ابطال انتخابات

بود: مهمترین محور صحبت خامنه‌ای در خطبه ۲۹ خرداد همین محور حمایت از انتخابات ۲۲ خرداد و مخالفت با شعار ابطال انتخابات موسوی بود، چرا که آنچنانکه قبلا مطرح کردیم با این عمل تمامی رشته‌های خامنه‌ای پنبه می‌شد، زیرا آنچه که باعث شده بود تا خامنه‌ای تن به کودتای مخملی ۲۲ خرداد بدهد و با آن کودتا بستر جنبش اجتماعی ۲۲ خرداد را فراهم سازد، عبارت بود از:

۱ - پتانسیل موسوی به خاطر گذشته حزبی - سیاسی‌اش در رویارویی مستقیم با خامنه‌ای بود که هیچکدام از عناصر درون حاکمیت به غیر از منتظری از این پتانسیل برخوردار نبودند و علت اینکه جناح خاتمی و جناح هاشمی هر دو به این نتیجه رسیدن که راه رفرمینه یا توسعه سیاسی در ایران مقابله با قطب ولایت و خامنه‌ای است و تنها کسی که درون نظام از آنچنان پتانسیلی برخوردار بود که می‌توانست به نبرد رویاری با خامنه‌ای در کانتکس نظام فقهانی بپردازد فقط و فقط موسوی بود و در همین راستا بود که هر دو جناح به صورت واحد بر روی موسوی قسم یاد کردند و با تمام توان مالی و تشکیلاتی به حمایت از موسوی پرداختند که برای این کار کافی است که توجه کنیم که تعداد نماینده‌های موسوی معرفی شده بر سر صندوق‌های رای ۴۲ هزار نفر بوده است که طبیعی است که آن تشکیلاتی که می‌تواند این خیل نیرو برای موسوی بسیج کند، تشکیلات نداشته موسوی نیست، بلکه تشکیلات جناح خاتمی و هاشمی رفسنجانی بودند که از چنین توانایی برخوردار بودند و اگر نبود که جناح حاکم از دو پاشنه آشیل جناح موسوی که یکی ارتباط تشکیلاتی آن‌ها از طریق پیامک و تلفن همراه بود و دیگری عدم برنامه ریزی موسوی برای حضور پیش از وقت به حوزه و کنترل خالی بودن جعبه‌ها جهت پلمب یا همراه شدن اجباری با ۱۴ هزار صندوق سپار قطعا کودتای مخملی خامنه‌ای به شکست منجر می‌شد، هر چند به قول موحدی ساوجی قبلا تریلی تریلی رای‌ها ساخته شده بود.

۲ - به صحنه انتخابات آمدن بخشی از ۲۰ میلیون رای خاموش معترض جامعه به خاطر شعارهای توسعه سیاسی موسوی در برابر احمدی نژاد که این موضوع باعث دو مرحله‌ی شدن انتخابات می‌شد که حاصل دو مرحله‌ی شدن انتخابات چیزی جز پیروزی موسوی برای خامنه‌ای به بار نمی‌آورد.

شعار ابطال انتخابات موسوی حمایت کردند و تقریباً هیچ جریان سیاسی خارجی نبود که بتواند بعد از فراندن ۲۵ خرداد دامن خود را از معرکه جنبش اجتماعی داخلی دور نگه دارد و به حقانیت جنبش فراگیر اجتماعی ۲۲ خرداد ایمان پیدا نکند.

#### جنبش اجتماعی ۲۲ خرداد در مقطع روزهای ۲۹ خرداد تا به امروز

بالاخره جناح حاکم بعد از یک سلسله حرکت‌های چند مؤلفه‌ای که از فراندن ۲۵ خرداد تا نماز جمعه ۲۹ خرداد کرد، کوشید که در نماز جمعه ۲۹ خرداد پلاتفرم عملی نهایی خود را نسبت به جناح و جریان مقابل به نمایش بگذارد تا کشتی طوفان زده خود را پیش از غرق شدن از آب نجات دهد. طبیعی بود که در این راستا کسی غیر از خود خامنه‌ای نمی‌توانست سکندار کشتی طوفان زده رژیم فقهانی حاکم باشد. زیرا آنچنان لرزه در اندام حاکمیت افتاده بود که هیچکس را یارای اعلام هویت نبود، طبیعی بود که خامنه‌ای با شعار نجات نظام قبل از نجات انتخابات در روز ۲۹ خرداد وارد صحنه شد و می‌خواست به تاسی از خمینی این پیام را به همه جناح‌ها مخالف درون نظام بدهد که هنگامی که نظام نباشد منافع هیچکدام ما تامین نیست (و به قول خمینی جنگ گرگ‌ها هنگام شکار نیست، بلکه زمان تقسیم شکار است که چشم باز روبروی هم‌دیگر می‌خواهند تا یکدیگر را پاره نکنند) به هر حال اگر چه خامنه‌ای با شعار نجات نظام فقهانی قبل از تقسیم قدرت و نجات انتخابات روز ۲۹ خرداد دوباره وارد صحنه شد اما به دلایلی که به ذکر آن خواهیم پرداخت نتوانست مانند خمینی اردوکنشی کند و لشکر شکست خورده نظام را جمع کند.

#### تحلیلی بر خطبه نماز جمعه خامنه‌ای در ۲۹ خرداد:

بی شک خطبه نماز جمعه ۲۹ خرداد یکی از به یاد ماندنی‌ترین پلاتفرم عملی رژیم فقهانی در تاریخ ۳۰ ساله خود خواهد بود، چرا که اولاً این خطبه در مقطعی از زمان و تاریخ نظام فقهانی ایراد شد که جنبش اجتماعی ۲۲ خرداد سکان حاکمیت نظام را به لرزه در آورده بود و با فراندن چهار میلیون ۲۵ خرداد خیابان آزادی و تظاهرات متعاقب آن در ۲۶ و ۲۷ و ۲۸ خرداد ماه تهران و تظاهرات مردم در شهرهای بزرگ که به تاسی از تظاهرات تهران از سرگرفته شده بود، می‌رفت که یا جنبش اجتماعی ۲۲ خرداد را وارد یک فراندن سراسری چهل میلیونی بکند و یا با پیوند جنبش اجتماعی به جنبش دانشجویی و جنبش کارگری کار نظام را یکسره کند. بنابراین در رابطه با تحلیل خطبه ۲۹ خرداد خامنه‌ای در نماز جمعه اولین موضوعی که باید مد نظر قرار گیرد شرایط تاریخی بیان این خطبه بود. دومین موضوع مخاطبین فیزیکی خطبه ۲۹ خرداد خامنه‌ای بود که اگر چه با تبلیغاتی که از یک هفته قبل از این خطبه شبانه روز با بوق کرنای تبلیغاتی جناح فقهانی حاکم سعی می‌کرد، اولاً حداکثر لشکرکشی با مکانیزم‌های دولتی جهت جمع کردن نیروها فراهم سازد و از طرف دیگر تمامی تلاشش در این بود که از دو جناح متخاصم طلبکار قدرت و ثروت و معرفت در این اردوکنشی استفاده کند که خامنه‌ای در هر دو این خواسته‌های ناکام ماند. نه توانست نیرویی بسیج کند تا حداقل توان عرض اندام در برابر فراندن ۲۵ خرداد داشته باشد، چرا که حداکثر نیرویی که در این نماز جمعه توانست جمع کند با توجه به پایگاه مذهبی - سنتی - سیاسی که نماز جمعه دارد دویست هزار نفر بود. دویست هزار نفر کجا و چهار میلیون نفر کجا. اما در رابطه با حضور جناح متخاصم باید بگوئیم که اگر چه کروی در دعوتی که در روز چهارشنبه ۲۷ خرداد جهت شرکت هواداران با پیراهن مشکی در نماز جمعه ۲۹ خرداد کرد ولی به خاطر مخالفت موسوی با شرکت هواداران در نماز جمعه ۲۹ خرداد پیشنهاد کروی به شکست برخورد کرد و هیچکدام از طرفداران یا رهبران جناح متخاصم در نماز جمعه ۲۹ خرداد شرکت نکردند و همین موضوع باعث

او در دیدارهای مختلفش همه و همه دال بر حمایت سیاسی او از دولت احمدی نژاد داشت، ولی حمایت فکری او از احمدی نژاد آن هم در برابر اعلام اختلاف فکری با هاشمی سرفصل جدیدی بود که آنچنانکه هاشمی در نامه‌اش پیش بینی کرده بود، دود آتش خودآگاهی اجتماعی توده‌ها تمام آسمان ولایت و فقاقت را خواهد پوشانید.

**۵ - تهدید موسوی به سرکوب در صورت ادامه اعتراض:** این تاکتیک خامنه‌ای که در نماز جمعه ۲۹ خرداد اعلام شد، شاید اولین تاکتیک بود که توسط نیروهای تحت الامر او علیه جنبش اجتماعی ۲۲ خرداد تهران تحقق پیدا کرد، چرا که هنوز بیش از ۲۶ ساعت از این تهدید خامنه‌ای نگذشته بود که سنگ فرش‌های خیابان آزادی از خون جنبش اجتماعی مردم تهران گلگون شد.

**۶ - اعلام مظلومیت خود با تقدیم کردن بدن معلولش به امام زمان:** البته این تاکتیک مظلوم نمایی برای تحریک کردن احساسات لباس شخصی‌ها و سربازان گمنام امام زمان تاکتیکی اختراعی از جانب او نمی‌باشد بلکه بالعکس، قبل از مشارالیه خمینی از این تاکتیک جهت بسیج هوادارانش استفاده می‌کرد و خود خامنه‌ای هم از این تاکتیک برای بسیج لباس شخصی‌ها در جریان ۱۸ تیر ماه استفاده کرده بود و این دومین مرتبه استفاده او از این سلاح می‌باشد که خود علامت حمله و قلع و قمع دشمنان است.

والسلام

۳ - پیوند مثلث موسوی و هاشمی و خاتمی در موضع مخالفت با احمدی نژاد - خامنه‌ای و حمایت از موسوی که در تحلیل نهانی در جبهه متخاصم با خامنه‌ای خواهد بود.

این سه دلیل باعث گردید تا خامنه‌ای که در انتخابات خاتمی در سال ۷۶ حاضر نشد در حمایت ناطق نوری تن به کودتا بدهد و نتیجه انتخابات هر چند بر علیه بینهش او بود، بالاخره بپذیرد در این انتخابات آگاهانه تن به کودتا داد تا از انتقال قدرت به موسوی به هر نحو که شده ممانعت ورزد.

**د - اعلام هم فکری خود با احمدی نژاد در مخالفت و مرزبندی فکری با هاشمی:** شاید این موضوع یکی از بزرگترین ضربه‌ای بود که خامنه‌ای با تیشه ولایت به ریشه حکومت فقاقت زد. بطوریکه اگر بگوئیم ولایت فقاقت بعد از این، از این ضربه تیشه خامنه‌ای کمر راست نخواهد کرد، سخنی به گزاف نگفته‌ایم. زیرا آنچنانکه قبلا نیز به اشاره رفت مهم‌ترین شاه کلیدی که در زمان ولایت خمینی در دست خمینی جهت تقسیم قدرت بین میراث خواران قدرت وجود داشت همین فراکستی نمودن خودش بود که می‌توانست در جنگ تقسیم قدرت بین گرگ‌ها نقش کدخدا بازی کند و در همین رابطه بود که خمینی به جای اینکه لباس خطی و جریانی مانند خامنه‌ای به تن کند، می‌کوشید با پلیریزاسیون‌های ساختگی و طبیعی بین جناح‌های قدرت، ایجاد تعادل کند تا زمان تقسیم قدرت راحت‌تر بتواند کدخدائی کند، که به طور مشخص در رابطه با سیر پلیریزاسیون طبیعی و مصنوعی خمینی در مدت ۱۰ ساله حکومتش خمینی سه مرحله طی کرده بود که مرحله اول پلیریزاسیون سال ۵۸ بود که خمینی با ایجاد قطب‌های قدرت مثل حزب جمهوری اسلامی و دفتر تحکیم وحدت و سازمان مجاهدین انقلاب اسلامی و... کوشید در برابر قطب‌های راست و لیبرال درون حاکمیت ایجاد توازن کند و لذا در سال‌های ۶۵ که دیگر ضرورت وجودی این قطب‌ها بر طرف شده بود اقدام به انحلال آن قطب‌های قبلی کرد و قطب‌های جدیدی مثل تشکیل مجمع روحانیون مبارز و مجمع مدرسین حوزه و... در همین سال بوجود آورد که هدف پلیریزاسیون جدید خمینی در سال ۶۵ مقابله با قطب‌های راست بود که دارای ریشه معرفتی (اسلام راست حوزه) و ریشه اقتصادی (بازار) و ریشه قدرت و تشکیلات (سازمان روحانیت مبارز و موفتلفه و...) بودند. البته پلیریزاسیون جدید خمینی در سال ۶۵ ناخواسته رشته‌های خمینی را در آخر عمر پنبه کرد، زیرا خروج منظری و همراهانش در سال ۶۷ بر خمینی پس از نسل کشی تابستان ۶۷ خمینی شرایط را برای خمینی عوض کرد، البته دیگر اجل مهلتی به خمینی جهت پلیریزاسیون جدید نداد در نتیجه با حاکمیت خامنه‌ای بر کرسی فقاقت و ولایت اوضاع عوض شد و کشتیبان را به قول قوام السلطنه سیاستی دیگر آمد.

سیاستی که از همان اوان، خامنه‌ای برای ایجاد توازن قوا در پیش گرفت نهادهای کردن کاسه‌های قدرت و فرو آمدن از اسب سرکش فرا کاستی خمینی و فرو رفتن در جرگه جناح راست قدرت و ثروت و معرفت بود که هم پایگاه قوی معرفتی در حوزه داشت و هم پایگاه مستحکم مالی در بازار و هم پایگاه ریشه دار در قطب‌های سیاسی تشکیلاتی قدرت و همین برخوردار جریانی و فرو آمدن از اسب سرکشی فراکستی خامنه‌ای بود که باعث گردید به مرور زمان تمامی نهادهایی که خمینی در عرصه پلیریزاسیون‌های سیاسی - اجتماعی خود ایجاد کرده بود همه بر علیه خامنه‌ای استحاله شوند، مثل دفتر تحکیم وحدت، یا سازمان مجاهدین انقلاب اسلامی، یا مجمع روحانیون مبارز، یا مجمع مدرسین حوزه. اما به همه این احوال اگر چه خامنه‌ای پیوسته سعی می‌کرد حامی جناح خط راست قدرت و ثروت و معرفت در حوزه و بازار و دولت باشد، هرگز این حمایت خود را علنی نمی‌کرد و در برابر جامعه سعی می‌کرد چهره فراکستی به خود بگیرد، ولی سوال بزرگی که در همین جا مطرح می‌شود اینکه چه شد که خامنه‌ای تصمیم به این حمایت علنی جریانی از احمدی نژاد گرفت؟ اگر چه به صورت حمایت سیاسی در مقاطع مختلف انتخاباتی از جلسه افطار ماه رمضان سال گذشته هیئت دولت در منزلش گرفته تا سخنرانی ایام نوروز او در مشهد و بالاخره حمایت بی وقفه

**مبارزه عدالت‌خواهانه بشر در بستر تاریخ به عنوان یک پایه ثابت جنبش تاریخی بشر مطرح بوده است و اگرچه اشکال این جنبش در بستر زمان به موازات تغییر شکل تولید (که شامل روابط تولید، ابزار تولید و بازوی تولید می‌باشد) صورت مختلفی به خود گرفته است، ولی جوهر این جنبش طبقاتی بشر که صورتی ضد استثمار داشته است تغییر نکرده است.**

**"تاریخ جنبش زنان - بقیه از صفحه اول"**

مستحضر باشید که علت بررسی مشکل زنان یا بررسی جنبش زنان یا بررسی زن در جامعه امروز نه به خاطر اینکه موضوع روز و مدرن و مد شده است، بلکه یک نیاز استراتژیک حرکت ما است که متأسفانه در مراحل گذشته حرکت ما غایب بود.

بررسی موضوع جنبش زنان در جامعه ما نباید انتظاری مثل بررسی موضوع جنبش کارگران و یا جنبش دانشجویان داشته باشیم، چرا؟ به دو دلیل:

دلیل اول نفس خود موضوع مشکل جنبش زنان است، چون در تاریخ اجتماعی جنبش‌های دمکراتیک جامعه ما جنبش زنان به آن صورت سیستماتیک تا سال ۵۷ و شاید بهتر است بگویم تا قبل از حضور سرمایه‌داری وجود نداشته و اگر مبارزه زنانی وجود داشته است این مبارزه زنان با جنبش زنان متفاوت است. مثلاً در حرکت بابیه یا بهائیه که زن تحت رهبری قرعه‌العین وارد جنبش بابیه و بهائیه شد و از طریق بابیه مطرح شد، اما در همان حرکت هم زن نتوانست به عنوان جنبش در عرصه اجتماعی مطرح بشود و تنها مبارزانی از زن‌هایی مثل قرعه‌العین و غیره مطرح بود. پس دلیل اولی که ما در بررسی موضوع جنبش زنان در ایران نمی‌توانیم انتظاری در عرصه آنالیز به اندازه انتظار جنبش دانشجویی و کارگری داشته باشیم موقعیت و جایگاه جنبش زنان در ایران است.

دومین موضوع که باعث می‌شود که نمی‌توانیم در رابطه با جنبش زنان در ایران به آن پتانسیلی که در جنبش کارگران و جنبش دانشجویی داراست داشته باشیم، نیروهای متقابل روشنفکری در این راستا است. یعنی موضوع اول خود ضعف پراکتیک و پراکسیس خود زنان بود که از نظر تاریخی تا قبل از سرمایه‌داری اصلاً وجود نداشت و دوم، ضعف نیروهای روشنفکر تحلیل‌کننده آن‌ها در این عرصه است که این دو عامل موجب گردید که با بررسی موضوع جنبش زنان در ایران، ما نتوانیم به آن عصای لازم تحلیلی مسلح بشویم.

پس آنچه که تا اینجا مشخص شد یکی اینکه بررسی موضوع جنبش زنان یکی از سه پایه‌های مثلث جنبش دمکراتیک اجتماعی است، دوم اینکه پیدایش جنبش زنان در عرصه تاریخ ایران بعد از پیدایش سرمایه‌داری بوده است و اگر همین قضیه را ما ادامه بدهیم شاید در عرصه بین‌المللی هم ماجرابی غیر از این نداشته باشیم. یعنی ما چه در غرب و چه در شرق حضور جنبش زنان را بعد از پیدایش بورژوازی و مبارزات سرمایه‌داری از آغاز قرن ۱۸ در اروپا مشاهده می‌کنیم و قبل از آن اگر چه مبارزات زنان به شکل فردی وجود داشته است ولی جنبشی به نام جنبش زنان وجود نداشته است. در اینجا لازم است که معیاری برای تفاوت مبارزه زنان و جنبش زنان داشته باشیم تا بتوانیم با این معیار جنبش زنان را تعریف کنیم. مشخصه جنبش، جمعی بودن آن است یعنی حرکت اگر به صورت فردی باشد و فراگیر مطرح نباشد، به صورت جنبش مطرح نمی‌شود بلکه مبارزه‌ای است که شکل اعتراضی دارد، ولی شکل جنبشی ندارد. پس:

۱ - فراگیری نقش اول شرط است.

۲ - هدفی است که باید در رابطه با جنبش مطرح باشد. یعنی هر گونه حرکت اعتراضی بدون هدف جنبش نامیده نمی‌شود. ممکن است حرکت‌های اعتراضی در جامعه وجود داشته و در تاریخ بوده، ولی چون هدف مشخص اعتراضی نداشته است در نتیجه به صورت جنبش مطرح نمی‌شده است.

۳ - بعد از هدف، ایدئولوژی و محتوی و مضمون جنبش است. اگر تمامی آن اعتراضات مضمون واحدی نداشته باشد و اعتراضات از نظر

اندیشه و ایده به صورت متفرد باشد، آن حرکت جمعی حتی اگر هدف هم مشترک باشد جنبش نامیده نمی‌شود. پس جنبش را با سه مؤلفه و سه معیار شناختیم:

- فراگیری و جمعی بودن آن
- هدف مشترک داشتن
- ایده و مضمون واحد در سرتاسر حرکت اعتراضی بود

بر این مبنا ما توانستیم تا اینجا کلاً جنبش را از نظر تعریف و از نظر موقعیت بشناسیم. ولی سوال دومی که در همین جا مطرح می‌شود در رابطه با آن ضلع مثلث سه ضلعی که مطرح کردیم، گفتیم در جنبش دمکراتیک اجتماعی مثلثی وجود دارد که نقض هر ضلع آن باعث نقض جنبش در کلیت آن می‌گردد. سه ضلعی که برای جنبش دمکراتیک مطرح کردیم گفتیم عبارتند از: «جنبش زنان، جنبش کارگران، جنبش دانشجویان». سوال دومی که اینجا مطرح می‌شود این است که چه رابطه‌ای بین این سه ضلع مثلث در عرصه جنبش‌های دمکراتیک وجود دارد؟ در پاسخ باید بگویم که هر کدام از ضلع‌های مثلث فوق‌معرف و مبین یکی از مضامین جنبش‌های دمکراتیک است به این ترتیب که نقش و جایگاه جنبش کارگران در جنبش‌های دمکراتیک «معرف و مضمون سوسیالیستی» آن جنبش است یعنی اگر در جنبش دمکراتیک کارگر جایگاه خودش را پیدا نکند، دنباله‌رو طبقه متوسط باشد، پیرو دهقان باشد، متأثر از حرکت روشنفکر باشد، همه این‌ها برمیگردد به آسیب‌شناسی مضمون سوسیالیستی آن جنبش و به اندازه‌ای که جنبش کارگری در آن جنبش و نهضت و جریان جایگاه خودش را پیدا کرده باشد به همان اندازه مضمون سوسیالیستی آن جنبش تعریف می‌شود. پس:

اولاً تعریف مضمون سوسیالیستی جنبش‌های دمکراتیک اجتماعی بر مبنای جایگاه طبقه کارگر در آن جنبش مشخص می‌شود نه مدعیان طرفداری از کارگران.

دوماً در رابطه با نقش دمکراتیک مضمون جنبش با نقل و قولی که از تروتسکی کردیم مستحضر شدید که نقش دمکراتیک جنبش‌های دمکراتیک اجتماعی بر مبنای جایگاه زن در آن جنبش مشخص می‌شود. یعنی «شاخص دمکراتیک جنبش‌های دمکراتیک یا شاخص دموکراسی خواهی یا شاخص حد و اندازه مضمون دمکراتیک آن جنبش دموکراسی، جایگاه زن است» نه تعداد کتابهایی که در باره دموکراسی نوشته شده و تعداد فریادهایی که برای دموکراسی بلند می‌شود.

و تا زمانی که این معیار و شاخص در آن جنبش دمکراتیک جایگاه خودش را پیدا نکند مضمون دمکراتیک جنبش دمکراتیک اجتماعی آن جنبش عقیم است. پس معیار پراکسیس اجتماعی جنبش‌های دمکراتیک اجتماعی با مضمون دموکراسی زن فهمیدیم، معیار سوسیالیستی جنبش‌های دمکراتیک اجتماعی با مضمون سوسیالیستی با درک جایگاه جنبش کارگری آشنا شدیم.

سومین ضلع مثلث عبارت است از جنبش دانشجویی. جنبش دانشجویی گفتیم چرا که اصطلاحی برای جایگزینی آن نداریم یعنی بهتر بود، اگر می‌خواستیم با زبان شریعتی صحبت کنیم یا با زبان ژان ژاک روسو حرف بزنیم، بگویم «جنبش روشنفکران»، نگویم جنبش دانشجویی. ولی مادیت و عینیت جنبش روشنفکران در جامعه ما یک مادیت و عینیت شفاف نیست، ولی جنبش دانشجویی بر مبنای جایگاه تاریخی که در جامع ما و در مبارزات دمکراتیک اجتماعی ما پیدا کرده است می‌تواند به عنوان معیار جنبش روشنفکری نیز باشد. اندازه و حد و جایگاه جنبش دانشجویی در عرصه مبارزات دمکراتیک اجتماعی مضمون رنسانس فکری یا مضمون روشنفکری یا مضمون آگاهی و حد اندیشه در مبارزات دمکراتیک مشخص می‌کند. به عبارت دیگر «آگاهی در برابر آزادی و عدالت» قرار می‌گیرد. شعار مثلث جنبش‌های دمکراتیک دانشجویی و جنبش سوسیالیستی کارگری و جنبش آگاهی‌بخش دانشجویی به این شعار



کند، چرا؟ چون در طرح مثلث موخره گفتیم که جنبش سه ضلع داشت و آن سه ضلع عبارت است از جنبش‌های مذهبی، جنبش‌های طبقاتی، جنبش‌های خونی قبیله‌ای ملی وطنی. سوال. مگر جنبش کارگران جنبش طبقاتی نیست؟ چرا؟ جنبش کارگران جنبش طبقاتی است اما این جنبش‌های طبقاتی کارگران با مضمون پرولتری مولود و مختص نظام سرمایه‌داری است، که از نظر مضمون و از نظر جایگاه و موقعیت اصلا با مبارزات و جنبش‌های طبقاتی به خصوص با جنبش‌های دهقانی و جنبش‌های برده‌ها از زمان اسپارتاکوس و من بعد تفاوت دارد.

در رابطه با مثلث جنبش‌های ماقبل سرمایه‌داری باید گفت که بخش عظیمی از جنبش‌های قبل از سرمایه‌داری جنبش‌های مذهبی بوده است، جنبش‌های مذهبی با دو مؤلفه جنبش‌های مذاهب ابراهیمی و جنبش‌های مذاهب غیر ابراهیمی.

برای نمونه جنبش سربداریه یک جنبش مذهبی بوده است ولی این جنبش مذهبی از مضمون ضد استبدادی و ضد استثماری برخوردار بوده است. جنبش‌های مذهبی که اسلام در جوامع مختلف بر پا می‌کرده است تحت عنوان‌های مختلف همگی با مضامین مختلف بوده است.

دومین جنبش‌هایی که قبل از جنبش‌های سه گانه فوق

در تاریخ موجود بوده است جنبش‌های طبقاتی بوده است، از جنبش ضد برده‌داری اسپارتاکوس گرفته تا جنبش‌های داخلی ضد استثماری خودمان مثل جنبش مزدک و غیره همه و همه جنبش‌های ضد استثماری بوده است که در جامعه ما وجود داشته است.

سومین جنبش، جنبش‌های قبیله‌ای خونی و وطنی بوده است که گاهی با مضمون مترقی و گاهی با مضمون ترقی خواهی در جریان تاریخ وجود داشته است. حتما شاهنامه

و جریان شعوبیه و جریان‌های ملوک الطوایفی که از زمان ۴۰۰ ساله عباسیان در ایران وجود داشت، از طاهریان، غزنویان، سامانیان و غیره همه آگاهی داریم. همه این‌ها جنبش‌هایی

بود اگر چه با مضمون گاهی مترقی خواهانه نداشته ولی به صورت جنبش‌های تاریخی وجود داشته است. آنچه تا اینجا گفته شد این است که، جنبش‌های دمکراتیک در عرصه تاریخی مبارزات دمکراتیک اجتماعی سه ضلع داشته است که این سه ضلع عبارت بودند از «جنبش‌های دمکراتیک زنان، جنبش‌های دمکراتیک و سوسیالیستی کارگران و جنبش‌های آگاهی‌بخش دمکراتیک دانشجویی». جنبش‌هایی ماقبل نظام سرمایه‌داری وجود داشته که با این جنبش سه گانه و سه راس تفاوت ماهوی داشته است آن جنبش‌ها هم با سه ضلع بوده است که رابط آن‌ها جنبش‌های مذهبی بوده است. جنبش‌های مذهبی با دو مؤلفه در بستر تاریخ شکل گرفته است:

- جنبش‌های مذهبی با مضمون حرکت ابراهیمی
- جنبش‌های مذهبی غیر ابراهیمی.

دومین ضلع مثلث جنبش‌های ماقبل سرمایه‌داری در عرصه جهان و تاریخ ما جنبش‌هایی بوده است با مضمون مشخص وطنی، خونی، ملی و قبیله‌ای و سومین مثلث جنبش‌های ماقبل سرمایه‌داری در عرصه بین‌المللی و داخل جنبش‌های طبقاتی بوده است، که از نظام برده‌داری، نظام سرواژی، نظام زمین‌داری و فنودالیسم به اشکال مختلف تحت

بدل می‌شود «آزادی زن، برابری کارگری و آگاهی روشنفکر» و اگر به جایگاه این شعار استراتژیک، «آگاهی و آزادی و برابری» مسلح بشویم جایگاه آن مثلث روشن می‌شود.

مثلث سه گانه جنبش سه گانه «زن، کارگر، دانشجو» برای تحقق شعار «آگاهی و برابری و آزادی» است با همان اولویت بندی که در آغاز کردیم. که زن مقدمه برای آزادی و دموکراسی و مضمون دمکراتیک جنبش‌های دمکراتیک اجتماعی است و کارگر برای ارائه مضمون سوسیالیستی در عرصه مبارزه جنبش‌های دمکراتیک اجتماعی است و روشنفکر برای مشخص کردن جایگاه آگاهی در عرصه مبارزات دمکراتیک اجتماعی می‌باشد و خود آگاه به این قضیه هستیم که نبود هر کدام از این ضلع‌ها در عرصه مبارزه دمکراتیک اجتماعی تمامی مبارزه را عقیم می‌کند. پس به هر کدام از این مبارزات سه گانه و برای جنبش‌های سه گانه در مقاطع مختلف مبارزاتی خویش بپردازیم. جهت ارائه برنامه، جهت شناخت جنبش، جهت درک موقعیت مبارزات دمکراتیک اجتماعی مردم و تا زمانی که ما مسلح به شناخت سه گانه جنبش نگردیم ارائه برنامه، شناخت تاریخ جنبش، درک جایگاه خودمان و مسئولیت خودمان در این رابطه درکی عقیم خواهد بود. پس شعار ما پیوسته این باید باشد که «باید جنبش زنان را بشناسیم نه برای زنان. جنبش کارگران»

را بشناسیم نه برای کارگران. جنبش دانشجویان را بشناسیم نه برای دانشجویان»، آسیب شناسی کنیم و آفت شناسی کنیم ارائه طریق بکنیم، ارائه برنامه بکنیم تا خود را بهتر بشناسیم تا جنبش مبارزات دمکراتیک را بهتر بشناسیم و شاید بزرگترین خلاء مبارزات تاریخی جامعه ما در عرصه‌های مختلف ملی و سیاسی و دموکراسی قطع شناخت و قطع حرکت و عدم پیوند و هماهنگی بین این سه ضلع مثلث بوده است. سه ضلعی که همدیگر را خوب نشناختند. در عرصه مبارزه پروسه هم گرائی این سه ضلع مثلث بر پایه مبارزات دمکراتیک حرکت سه ضلعی شکل می‌گیرد نه در کلاس‌های آکادمیک و روابط عاطفی و تشکیلات سیاسی. این‌ها در پراتیک و پراکسیس اجتماعی خودشان به هم می‌رسند و با هم پیوند پیدا می‌کنند و مبارزه را به مرحله نهایی سوق می‌دهند.

بنابراین ما در این راستا باید درک مسئله جنبش اجتماعی خودمان، بر اساس این سه ضلع و شعار استراتژیکی که مطرح کردیم حرکت جنبش زنان را به صورت سیستماتیک دنبال کنیم. مقدمات در این راستا باید به یک جمله اشاره کنم و آن اینکه اگر گفتیم مبارزه و جنبش زنان تا قبل از حرکت سرمایه‌داری و نظام سرمایه‌داری در جامعه ایران و در نظام بین‌المللی و تاریخی وجود نداشته، این به معنی نفی کلیه جنبش‌های ماقبل پیدایش جنبش‌های سه گانه فوق نیست. چرا؟ چون قبل از اینکه اصلا موضوع جنبش‌ها به شکل کلاسیک سه گانه جنبش زن و جنبش دانشجو و جنبش کارگران که همگام و همراه با پیدایش نظام سرمایه‌داری بوده است جنبش‌هایی در تاریخ وجود داشته است ولی این جنبش‌ها با مضمون سه گانه‌ای که مطرح کردیم نبوده است، جنبش‌هایی که ماقبل پیدایش نظام سرمایه‌داری در غرب و شرق وجود داشته است خود به سه دسته تقسیم می‌شده است:

- جنبش‌های مذهبی
- جنبش‌های طبقاتی
- جنبش‌های ملی وطنی، خونی، قبیله‌ای

شاید طرح مثلث موخره با قیاس مثلث مقدم در این قسمت ایجاد شبهه

## «شافص»

### دمکراتیک جنبش‌های

### دمکراتیک یا شافص دموکراسی فواهی

### یا شافص مدو اندازه مضمون دمکراتیک آن

### جنبش دموکراسی، جایگاه زن است» نه تعداد

### کتابهایی که درباره دموکراسی نوشته شده و

### تعداد فریادهایی که برای دموکراسی بلند

### می‌شود.



تاریخی ما سیلان پیدا می‌کرد و این تاریخ تا زمان رضا شاه و ماقبل آن تا زمان حضور داری در خطه گرم خوزستان وجود داشت، ولی سیاست ما دست ایل‌ها و آل‌ها بود و مناسبات ما دست زمین داران و زمین خواران بود و مناسبات سرمایه‌داری شکل نگرفت و سرمایه‌های تجاری ما به کاست‌های تولید و بانکی منجر نشد؛ و اگر در اینجا سری به حرکت سیدجمال و مخالفت او با بانک بزنیم شاید حرکتی به گزاف نکرده ایم چون سید جمال پس از مخالفتی که با جریان رژی و قرارداد رژی کرد موضوع اساسی که مورد حمله قرار داد موضوع بانک‌ها بود و در نامه‌ای به میرزا حسن شیرازی نوشت: «البانک مع البانک و ما ادراک بانک مع البانک؟ میرزای حسن شیرازی این ساختمان‌های سر به فلک کشیده بانک‌ها شروع حرکت خطرناک و زلزله برانگیزی است که این جامعه را فرا می‌گیرد». بنابراین طرح شعار بانک سیدجمال به میرزا حسن شیرازی به جای طرح شعارهای سرمایه‌های تجاری موجود در جامعه نشان دهنده هوشیاری و آگاهی مرحوم سیدجمال به نظام سرمایه‌داری مدرنی بوده است که در حال شکل‌گیری در جامعه بوده است. پس سرمایه‌داری ایران به عکس سرمایه‌داری غرب آنچنانکه ماکس می‌گوید از سر ریز شدن سرمایه‌های تجاری به کاست‌های تولید و بانکی و مالی شکل نگرفت، بلکه مناسبات سرمایه‌داری از سر ریز شدن سرمایه‌های نفتی به طرف سرمایه‌های بانکی و صنعتی، از زمان رضا شاه صورت مشخص شکل پیدا کرد. اینجاست که ما بعد از این قضیه به یک اصل رسیدیم و آن اینکه پیوند مضمون مبارزات ضد سرمایه‌داری در عرصه جنبش‌های سه گانه دمکراتیک دانشجویی، دمکراتیک سوسیالیستی و دمکراتیک زنان در رابطه با شکل واحد و صورت واحدی مضمون موضوع بازگشت پیدا می‌کند به بررسی سراسری مناسبات سرمایه‌داری در عرصه جهانی.

گفتیم که غرب شروع کننده مناسبات سرمایه‌داری بود پس در عین حال که تاریخ پیدایش سرمایه‌داری در جامعه خودمان از سال ۱۳۱۳ رضا شاه را فراموش نمی‌کنیم. بر می‌گردیم به سمت کشورهای غربی و به سال‌هایی که انقلاب کبیر فرانسه تحقق پیدا کرد. در این عصر برای اولین بار بورژوازی توانست هژمونی سیاسی خودش را در غرب به کرسی بنشاند و فنودالیسم را هم گام به باد حمله بگیرد و پیروزی‌اش متحقق بشود و اقتدار خودش را به فنودالیسم اعلام کند و در پیوند انقلاب سیاسی ۱۷۸۹ کبیر فرانسه، انقلاب کبیر صنعتی انگلیس را محقق سازد؛ و استقراض بورژوازی صنعتی و سرمایه‌داری صنعتی در عرصه بین‌المللی تحقق پیدا کند و بر اساس همین حرکت است که مارکس در نیمه دوم قرن ۱۹ اعلام کرد که «انقلاب سوسیالیستی کارگری ضد سرمایه‌داری ابتدا در آلمان و بعد در انگلیس و سپس فرانسه و در آخر روسیه تحقق پیدا می‌کند». چرا؟ به قول مرحوم شریعتی مارکس پیش بینی صحیحی انجام داد و از نظر علمی و منطقی درست دید، چرا که معیار منحنی تعیین انقلابات و منحنی عکس شد. قبل از پیروزی انقلاب کبیر فرانسه در سال ۱۷۸۹ جنبش‌هایی که تحت عنوان جنبش‌های بورژوازی بر علیه فنودالیسم و زمین‌داری وجود داشت دو مؤلفه و دو مضمون جدا از هم داشت:

- مؤلفه ضد فنودالیسم
- مؤلفه ضد اسکولاستیک

چرا این دو مؤلفه در مبارزات ضد فنودالیسم و ضد اسکولاستیکی را از مبارزات دمکراتیک خواهان توده‌ها و روشنفکران جدا کردیم؟ به خاطر اینکه هر کدام از ابعاد این مبارزات ماقبل سرمایه‌داری در غرب در پیوند خودش، جنبش‌های هم مضمونی ایجاد می‌کرد، به عبارتی دیگر جنبش زنان در غرب در دو فرآیند جدا از هم دو مضمون مختلف و سه مرحله جداگانه داشته است:

جنبش زنان در مرحله اول بر پایه مبارزه ضد اسکولاستیکی که روشنفکران و مبارزه دمکراتیک اجتماعی غرب داشته است، زن در

جنبش‌های دهقانی، جنبش‌های برده‌داری و برده‌ها وجود داشته و به صورت پراکنده گاه‌ها تا پیروزی‌های مقطعی هم نیز رسیده است.

پس اگر ما می‌گوییم که این سه شاخه مثلث جنبش‌های مبارزات دمکراتیک اجتماعی توده‌ها همگام و همراه با نظام بورژوازی و پیدایش بورژوازی در جامعه است جفایی به جنبش‌ها و مبارزات ماقبل سرمایه‌داری نکرده ایم. بنابراین در رابطه با مسئله زنان بهتر است که ما قبل از هر چیز مسئله جنبش زنان را در عرصه داخلی و در عرصه بین‌المللی همگام شروع کنیم. چرا؟ چون نظام سرمایه‌داری بر مبنای خودیژگی‌های ساختاری خودش نظامی بین‌المللی است. مانند نظام زمین‌داری، نظام سروازی و نظام برده‌داری نیست، مارکس در رابطه با نظام زمین‌داری و فنودالیسم در شرق به اشتباهی پی برد و اعلام کرد، آن اشتباه این بود که فکر می‌کرد نظام فنودالیسم مانند نظام سرمایه‌داری یک نظامی است فراگیر و تمامی جوامع بر مبنای شرایط خودیژه نظام سرمایه‌داری واکنش‌های اجتماعی نشان می‌دهند ولی در اواخر عمر، مارکس در کتاب «تولید آسیایی» با همین عنوان به این اشتباه خود پی برد و در این کتاب حتی نام ایران را نیز اعلام می‌کند. گرچه خودش به ایران نیامد ولی ایران را اعلام کرد و می‌گوید «در نظام شرق نظام فنودالیسم خودیژگی‌های نظام فنودالیسم غرب را ندارد، آن‌ها نظام تولید آسیایی دارند که بر مبنای موقعیت و جایگاه زمین‌داری آن‌ها شرایط اجتماعی و اقتصادی ایجاد کرده‌اند». در نظام ماقبل سرمایه‌داری نظام‌ها بر مبنای خودیژگی‌های جغرافیایی و تاریخ خودش شکل می‌گرفتند، اما در نظام سرمایه‌داری شکل‌گیری نظام اگر چه می‌تواند در کشورهای مختلف متفاوت باشد ولی از نظر مضمون و پایه استثمار و ارزش اضافی و سود و ستم‌کنشی در تمامی کشورها صورتی واحد دارد و این موضوع تنوریک راهگشای یک اصل استراتژیک برای ما می‌باشد و آن اصل استراتژیک این است که اگر می‌خواهیم جنبش زنان و یا جنبش کارگران یا جنبش دانشجویان را بررسی کنیم باید در پیوند تنگاتنگ مناسبات سرمایه‌داری جهانی با روابط و پروسه و پراتیک دمکراتیک اجتماعی این سه جریان و این سه جنبش در غرب و شرق و متقابلاً، بررسی کرد تا موضوع روشن شود.

اگر این اصل استراتژیک در تنوری برای ما روشن شده باشد، می‌توانیم مسئله و موضوع جنبش زنان را به این شکل ادامه بدهیم که برای اینکه ما موضوع جنبش زنان در شرایط فعلی در ایران را بررسی کنیم باید قبل از آن جنبش زنان در غرب بررسی شود. چرا؟ زیرا پیدایش سرمایه‌داری موجود در تمامی جهان ریشه اولیه‌اش به فرد بر می‌گردد و در همین راستا است که، با عنایت به این که تقدم و تأخر تاریخی جنبش زنان و جنبش کارگران و جنبش دانشجویان و پیدایش سرمایه‌داری در شرق و غرب یک تقدم و تأخر و خلاء ۱۵۰ ساله دارد. بنابراین در همین فاصله باید با توجه به جایگاه تاریخی سه ضلع مثلث جنبش دمکراتیک موضوع مورد بررسی قرار بگیرد. پس جنبش زنان را از غرب شروع می‌کنیم. برای اینکه نظام سرمایه‌داری از غرب شروع شد و بدین خاطر جنبش زنان را از غرب شروع می‌کنیم. برای آنکه نظام سرمایه‌داری موجود ما که به شکل کلاسیک آن به طور مشخص از سال ۱۳۱۳ تا به امروز با تصمیماتی که رضا شاه بعد از سفر به ترکیه و ملاقات با آتاتورک و دیکته شدن سیاست‌های اقتصادی، سیاسی انگلیس که پشتیبان رضا شاه و کودتای رضا شاه و سید ضیاء بود، در ایران به اجراء درآمد. با توجه به این که سرمایه‌داری صنعتی، سرمایه‌داری مالی و سرمایه‌داری اداری در کشور ما ریشه در سرمایه‌داری تجاری نداشته است، بلکه ریشه در سرمایه‌های دولتی و چاه‌های نفت داشته است، بنابراین پیوند تاریخی سرمایه‌داری صنعتی (مانند غرب) با سرمایه‌داری تجاری نداشتیم و سرمایه‌های تجاری با صورت سرمایه و به صورت مکانیک در عرصه

۱. لازم به توضیح است که مضمون طرح تاریخ ایجاد و شکل‌گیری سرمایه‌داری کلاسیک در ایران به معنای آن سرمایه‌داری بورژوازی در شکل کلاسیک و سنتی آن در جامعه ما را نفی نمی‌کند.

جنبش کارگری بسان طوفانی تمامی نظام سرمایه‌داری بورژوازی غرب در قرن ۱۹ را در هم نوردید و این جنبش کارگری بود که مضمون فمینیستی جنبش زنان را در مرحله ترقی خواهانه بورژوازی در مبارزه ضد اسکولاستیک در عرصه پروتستانیزم و سکولاریسم به ماهیت عدالت خواهانه قرن ۱۹ یا سوسیالیست طلبی قرن نوزدهم بدل ساخت و در تمام اروپا یک مرتبه سرریز شد. از تئوریسین‌های سوسیالیستی از پرودون تا مارکس، فوریه و سن سیمون الی ماشاءالله. به صورت تئوری و گفتار غالب نظام سرمایه‌داری در عرصه جامعه و مبارزات دمکراتیک اجتماعی غرب در آمد، اینجا بود که مرحله دوم مبارزه زنان به صورت، جنبش عدالتخواهانه آنان متجلی گردید. ولی قضیه به این جا تمام نشد، غرب سیلان می‌کند، بورژوازی جهان را می‌گیرد و به قول مارکس «بورژوازی تلاش می‌کند که تمام جهان را به صورت خود درآورد». بورژوازی مانند فنودالیسم نبود که در عرصه زمین و آسمان خودش را و جهان را تبیین کند و بطلمی بیابد، بورژوازی به گفته مارکس «تمام جهان را می‌خواهد ببیند و تسخیر کند».

اینجا بود که مرحله سوم شروع می‌شود. سیلان، استحاله، تحول و تحرک در عرصه بورژوازی بی محابا شکل می‌گیرد تا اینکه به یک مقطع بزرگ تاریخی رسید و آن مقطع دو جنگ بزرگ بین‌المللی بود. جنگ دوگانه بین‌المللی در سال ۱۹۱۴ و سر آغاز قرن ۲۰ و در سال ۱۹۳۹ که با پیدایش فاشیسم در غرب همگام بود. این جنگ برای غرب مانند جنگ‌های گذشته نبود که در عرصه نظامی خلاصه شود و تمام گردد. بلکه جنگی بود که تمامی ارزش‌های نظری ذهنی، ادبی، هنری، اخلاقی، اجتماعی، سیاسی، فکری، فردی و اجتماعی غرب را به باد حمله گرفت و تمامی ارزش‌ها را عوض کرد و به قول برتراند راسل، «آنهاپی که می‌خواهند جایگاه دو جنگ بین‌الملل را بدانند باید قبل از این دو جنگ آرامش اروپا را می‌دیدند»، به هر حال دو جنگ بین‌الملل ادبیات اروپا را به هم زد و از جمله تغییر و تحولاتی که این دو جنگ ایجاد کرد جایگاه جنبش زن در عرصه و تاریخ اروپا بود. پدیده نوظهور دو جنگ بین‌الملل دو شاخص بود. یک خشونت و دو جنسیت. خشونت و جنسیت دو طفل و دو مولودی بودند که مولود دو جنگ بین‌الملل بود و تمام ادبیات، اجتماع، اخلاق، ارزش و فرد و اجتماع و همه را و خانواده و همه چیز را به باد حمله و چپاول گرفت، این دو مشخصه در عرصه‌ای واحد به شکل متفاوت نمود پیدا کردند. جنسیتی با پیدایش پدیده‌ای جدید به نام فرویدیسم در عرصه دنیای بعد از جنگ اروپا شکل گرفت. فرویدیسم بر مبنای سکسوالیته یا اصالت جنسیت. جنسیت مولود دو جنگ بین‌الملل را تئوریزه کرد و زن بزرگترین و اولین قتیلی بود که در پای معبد فرویدیسم و در پای معبد فروید به شکلی بسیار مظلومانه قربانی می‌شد. چرا؟ چون سکسوالیته و تئوری فرویدیسم مولود جنگ جهانی، زن را به صورت کالای ارزان در خدمت بورژوازی جهانی قرار داد که تمامی ارزش‌های نهفته انسانی اجتماعی و تاریخی زن در عرصه جنسیت فردی و در عرصه جنسیت بدنی او خلاصه می‌شود و فروید بر مبنای اصالت جنسیت تمامی ارزش‌های اجتماعی تاریخی انسان را خلاصه و تئوریزه کرد و اینجا بود که بورژوازی به کالایی بزرگ و اساسی در غرب دست یافت. کالائی که به صورت آئینه سکندری در هر جایی دوی هر دردی برایش گردید، و آن زن بود.

ادامه دارد

عرصه اسکولاستیک و مناسبات فنودالیسم ماقبل سرمایه‌داری غرب، صورتی کالایی مانند بورژوازی نداشت ولی مشخص و هویت ضد ارزشی، ضد انسانی داشت و اینجا بود که بورژوازی برای اینکه بتواند با فنودالیسم مقابله بکند در عرصه مبارزه پی گیر با عنایت به اینکه تمامی نظام‌های فنودالیسم در غرب اسکولاستیک، مسیحی و کلیسایی بود، بورژوازی مجبور بود پایه‌ها و روتها و انستاسیون‌ها و نهادهای سیاسی اجتماعی فنودالیسم را که تبلور و نمودش در اسکولاستیک خلاصه می‌شد به باد حمله بگیرد و اینجا بود که برای بورژوازی در مبارزه ضد اسکولاستیک خود که مرحله اول مبارزه با فنودالیسم بود، زن به عنوان شاخص این مبارزه مطرح شد. زیرا زن موضوع اصلی دوران هزار ساله اسکولاستیک قرون وسطی بود که در مراحل مختلف خودش بر پایه‌های فلسفی، از شکل ارسطویی و دیدگاه افلاطونی گرفته تا پایه‌های مذهبی که بر مبنای آن اسکولاستیک شکل داده بود، تمام ارزش‌های انسانی و هویت‌های بشری‌اش به باد حمله گرفته شده بود. همان کاری که فقه ما در طول ۱۴۰۰ سال خود با زن انجام داد. پس بورژوازی برای مقابله با فنودالیسم و سرنگون کردن فنودالیسم در غرب مجبور بود به هر شکل شده است نظام اسکولاستیک را به باد حمله بگیرد و سرنگون کند و سرنگونی و نابود کردن نظام اسکولاستیک چه در عرصه مبارزات پروتستانیزم و کاتولیک باشد. به قول ماکس وبر و چه در عرصه رویایی انقلابات سیاسی و پیدایش سکولاریسم در جامعه فرانسه و مبارزات اجتماعی بعد از انقلاب کبیر فرانسه، مهم‌ترین و اساسی‌ترین روتها و نهاد و انستاسیونی بود که بورژوازی برای نابودی فنودالیسم باید از بین می‌برد و شعار زن در قرن ۱۷ و ۱۸ و ۱۹ مهم‌ترین و اساسی‌ترین شعار بورژوازی بود، برای مقابله کردن با اسکولاستیک و نابودی اسکولاستیک، اما این مرحله از مبارزات و جنبش زنان تحت هدایت گری بورژوازی در غرب به فمینیسم رسید. فمینیسم جنبشی بود که از ظرف بورژوازی در مقابله با فنودالیسم بر مبنای خواستن حقوق انسانی و اولیه زن شکل گرفت و اگر بگوییم مبارزه زن در این مرحله چه در عرصه مقابله با اسکولاستیک، چه در عرصه مبارزه پروتستانیزم و کاتولیک و چه در مرحله پیدایش سکولاریسم در غرب، ریشه‌ای عملی و تحقیقاتی ندارد، سخنی به گزاف نگفته‌ایم. پس فمینیسم جنبش زنانی است که در غرب برای مقابله با اسکولاستیک در عرصه پروتستانیزم و سکولاریسم و مقابله کردن و نفی آن و نفی فنودالیسم به کار گرفته شد، اما جنبش فمینیسم یا اصالت حقوق زن در غرب به همین مرحله اولیه خود باقی نماند.

مرحله دوم جنبش زنان در غرب به نیمه دوم قرن ۱۸ بر می‌گردد، که در آن نیمه، بورژوازی مضمون خودش را - که در مرحله اول مترقی خواهانه بود - از دست می‌دهد و ماهیتی ارتجاعی پیدا می‌کند و جنبش فمینیستی زن در غرب ماهیتی دگر پیدا کرد. چرا؟ زیرا بورژوازی در فرآیند شکل گیری خودش در غرب در زادگاه خودش دو مرحله طی کرد:

- مرحله اول بورژوازی در مقابله با مناسبات فنودالیسم تا نیمه اول قرن ۱۹ است.
- مرحله دوم بورژوازی به صورت نظام مناسبات ضد انسانی، ضد اخلاقی، ضد ارزشی استثمارگر که از آغاز قرن ۱۹ به صورت غولی فراگیر در نظام سرمایه‌داری جهانی پیدا شده و در این مرحله ماهیت ارتجاعی دارد.

به موازات استحاله ماهیت بورژوازی و سرمایه‌داری در غرب از صورت ترقی خواهانه به صورت ارتجاعی، جنبش زنان از مضمون فمینیستی به شکل جدیدی بدل شد؛ و با پیدایش جنبش‌های کارگری و ارتجاعی شدن مضمون بورژوازی در قرن ۱۹ در غرب، جنبش جدیدی شکل گرفت و جنبش فمینیستی قبلی را به باد حمله گرفت و هدایت گر شد و این جنبش چه جنبشی است؟ جنبش کارگری.

"تفسیر سوره شمس - بقیه از صفحه اول"

«الَّذِي خَلَقَ الْمَوْتَ وَالْحَيَاةَ لِيُبْلُوَكُمْ أَيُّكُمْ أَحْسَنُ عَمَلًا وَهُوَ الْعَزِيزُ الْعَفُورُ»  
(سوره ملک - آیه ۲)

«وَمَا خَلَقْتُ الْجِنَّ وَالْإِنْسَ إِلَّا لِيَعْبُدُونِ» (سوره الذاریات - آیه ۵۶)

به عبارت دیگر محمد از اصل هدفداری وجود و هستی سعی می‌کرد نگاه‌ها را متوجه اصل هدفداری انسان بکشاند نه بالعکس و بر پایه اصل هدفداری انسان بود که اصل معاد (که از نظر قرآن مختص انسان می‌باشد) مطرح گردید. بنابراین طرح اصل معاد از نظر پیامبر و وحی برای هدفدار کردن انسان می‌باشد و طرح توجه به طبیعت و هستی در شکل کلی یا جزئی آن برای توجه به هدفداری هستی و وجود می‌باشد و هدفداری طبیعت هم «خود» هدف نمی‌باشد بلکه بالعکس، برای طرح هدفداری انسان می‌باشد و در همین راستا است که می‌بینیم در سور مکی محمد دو دسته آیات مطرح می‌گردد:

دسته اول سوری که محمد در آن تلاش می‌کند تا نگاه‌ها را متوجه طبیعت کند و از آن اصل هدفداری طبیعت تبیین نماید و از هدفداری طبیعت به هدفداری انسان برسد مثل:

سوره العصر: «وَالْعَصْرِ» یا

سوره الضحی: «وَالضُّحَى - وَاللَّيْلِ إِذَا سَجَى» یا

سوره الیل: «وَاللَّيْلِ إِذَا يَغْشَى - وَالنَّهَارِ إِذَا تَجَلَّى» یا

سوره الشمس: «وَالشَّمْسِ وَضُحَاهَا - وَالْقَمَرِ إِذَا تَلَاهَا» یا

سوره الفجر: «وَالْفَجْرِ - وَلَيَالٍ عَشْرٍ» یا

سوره البروج: «وَالسَّمَاءِ ذَاتِ الْبُرُوجِ» و غیره که همگی آن‌ها سور مکیه می‌باشند و هدف همه آن‌ها توجه به طبیعت جهت کشف توحید وجود و هدفداری هستی برای اثبات هدفداری انسان می‌باشد.

دسته دوم سوری است که مستقیماً به مکانیزم وقوع قیامت و معاد می‌پردازد و مستقیماً هدفداری خلقت انسان را تبیین می‌نماید مثل:

سوره التکویر: «إِذَا الشَّمْسُ كُوِّرَتْ - وَإِذَا النُّجُومُ انْكَدَرَتْ» یا

سوره انفطار: «إِذَا السَّمَاءُ انْفَطَرَتْ - وَإِذَا الْكُوَاكِبُ انْتَثَرَتْ - وَإِذَا الْبِحَارُ فُجِّرَتْ» یا

سوره انشقاق: «إِذَا السَّمَاءُ انشَقَّتْ - وَإِذَا الْأَرْضُ مُدَّتْ» یا

سوره زلزله: «إِذَا زُلْزِلَتِ الْأَرْضُ زَلزَالَهَا - وَأَخْرَجَتِ الْأَرْضُ أَثْقَالَهَا» یا

سوره القارعه: «الْقَارِعَةُ - مَا الْقَارِعَةُ» یا

سوره الحاقه: «الْحَاقَّةُ - مَا الْحَاقَّةُ»

که تمامی این سور، سور مکیه می‌باشد و همه با آهنگ تند از وقوع قیامت سخن می‌گویند.

### تبیین جدید فلسفی انسان

بنابراین آنچه تا اینجا مشخص شد این‌که:

اولاً: حرکت و نهضت محمد در مرحله 13 ساله مکیه نهضت آگاهی‌بخش بوده است.

ثانیاً: نهضت آگاهی‌بخش محمد در مکه بر پایه تبیین جدیدی از انسان استوار بوده است که در این تبیین جدید از انسان به قول اقبال لاهوری «بشریت از عصر قدیم توسط محمد وارد عصر جدید گردید» به عبارت دیگر این تبیین جدید محمد از انسان بود که بشریت را از عصر قدیم وارد دوران جدید ساخت.

ثالثاً: تبیین فلسفی جدید محمد از انسان بر سه پایه استوار گردید:

مقصود از مرحله سازمان‌گری ایجاد جنبش اجتماعی بر پایه خودآگاهی اعتقادی توحید و معاد توسط کتاب و خودآگاهی اجتماعی، انتقال آگاهی از جامعه طبقاتی مکه با حاکمیت طبقه تجار و برده دار قریش و دارالندوه به درون خودآگاهی طبقه محروم برده تحت سلطه آن‌ها توسط میزان شکل می‌گیرد و منظور از مرحله سازماندهی محمد ایجاد جامعه جهانی و تاریخی مدینه النبی محمد در مدینه می‌باشد).

البته اگر مراحل کلی استراتژی محمد را به صورت سه فرآیند: آگاهی‌بخش، رهائی‌بخش، عدالت طلبانه درآوریم، بی شک مرحله 13 ساله حرکت مکی محمد مرحله آگاهی‌بخش می‌باشد و مرحله ده ساله حرکت مدنی محمد که از سال دوم هجرت شروع شد، مرحله رهائی‌بخش می‌باشد و مرحله سوم که مضمون کلی تمامی نهضت محمد را از سازمان‌گری و سازماندهی تشکیل می‌داد، مرحله عدالت طلبانه تشکیل می‌دهد. در مرحله اول یعنی مرحله آگاهی‌بخش، پیامبر بدون هیچ گونه برخورد فیزیکی یا نبرد رهائی‌بخش و جنگ طبقاتی به صورت تدافعی و مخفیانه فقط در شکل تبلیغ با ایجاد خودآگاهی اعتقادی بر پایه معاد و توحید توسط وحی یا کتاب حرکت «خود» را پیش می‌برد. ولی در مرحله ده ساله مدنی بود که آیه جنگ «أَذِّنْ لِلَّذِينَ يُقَاتِلُونَ بِأَنفُسِهِمْ أَهْلَهُمْ» (سوره حج - آیه ۳۹) اولین آیه شروع نبرد با طبقه حاکمه مکه بر محمد نازل شد و با این آیه محمد نخستین نبرد رهائی‌بخش که همان جنگ بدر بود، با طبقه حاکمه مکه از سر گرفت و در همین جنگ بدر نخستین نبرد رهائی‌بخش محمد بود که محمد آن فرمان تاریخی «خود» را بر مسلمین عرضه کرد که: «به جای کشتن برده‌های صف دشمن، که توسط قریش به عنوان سپر انسانی جلو صف قرار گرفته بودند - جگر گوشه‌های قریش - که در عقبه سپاه قرار داشتند - بکشید و علت اینکه مدت زمان این مرحله (مرحله آگاهی‌بخش) یعنی 13 سال مکه محمد از جمع دو مرحله دیگر رهائی‌بخش و عدالت طلبانه حرکت محمد یعنی 10 سال حرکت مدنی بیشتر شد، نشان دهنده عمده بودن جایگاه نهضت آگاهی‌بخش محمد بر دو نهضت رهائی‌بخش و عدالت طلبانه او می‌باشد، چرا که تمامی فونداسیون‌های دو مرحله رهائی‌بخش و عدالت طلبانه در مرحله آگاهی‌بخش بسته می‌شود. البته مرحله عدالت طلبانه استراتژی محمد به موازات تکوین و رشد نهضت محمد شکل می‌گرفت و از نظر زمانی «خود» مرحله‌ای مستقل مانند دو مرحله قبل نبود، چرا که در یک نگاه کلی خود نهضت آگاهی‌بخش و نهضت رهائی‌بخش محمد مضمون عدالت طلبانه داشت که قرآن در همان آیه 25 سوره حدید این حقیقت را با بیان «لِيُقِيمُوا النَّاسَ بِالْقِسْطِ» مطرح می‌کند.

### انسان و هدفداری

آنچنانکه قبلاً هم مطرح شد تکیه پیامبر و وحی در مرحله آگاهی‌بخش و سور مکی بر هدفداری جهان استوار بود، بدین صورت که این جهان و هستی باطل نیست.

«رَبَّنَا مَا خَلَقْتَ هَذَا بَاطِلًا - يَا هَسْتِي وَوَجُودِ عَيْبٍ نِيَا فَرِيدِمْ» (سوره آل عمران - آیه ۱۹۱)

«أَفَحَسِبْتُمْ أَنَّمَا خَلَقْنَاكُمْ عَبَثًا وَأَنَّكُمْ إِلَيْنَا لَا تُرْجَعُونَ» - یا هستی بر پایه توحید استوار می‌باشد نه بر پایه تفاوت و شرک» (سوره مومنون - آیه ۱۱۵)

«مَا تَرَى فِي خَلْقِ الرَّحْمَنِ مِنْ تَفَاوُتٍ فَارْجِعِ الْبَصَرَ هَلْ تَرَى مِنْ فُطُورٍ - ثُمَّ ارْجِعِ الْبَصَرَ كَرَّتَيْنِ يَنْقَلِبْ إِلَيْكَ الْبَصَرُ حَاسِبًا وَهُوَ حَسِيرٌ» - و در کادر هدفداری هستی بود که محمد می‌کوشید دومین پایه حرکت «خود» که هدفداری خلقت انسان بود تبیین نماید مثل: شما انسان‌ها خلق کردیم تا با عمل شما را بیازمائیم» (سوره ملک - آیات ۳ و ۴)



الف - علم بالقلم - «الَّذِي عَلَّمَ بِالْقَلَمِ» (سوره علق- آیه ۴)

ب - علم الیابان- «عَلَّمَهُ الْبَيَانَ» (سوره الرحمن- آیه ۴)

ج - هدفداری انسان- «يَا أَيُّهَا الْإِنْسَانُ إِنَّكَ كَادِحٌ إِلَىٰ رَبِّكَ كَدْحًا فَمُلَاقِيهٖ» (سوره انشاق- آیه ۶)

رابعاً: در تبیین سه پایه‌های فلسفی فوق اصل هدفداری انسان از نظر محمد در الویت قرار گرفت.

خامساً: اصل تبیین فلسفی هدفداری انسان توسط محمد بر پایه دو مؤلفه:

الف - تبیین فلسفی هدفداری هستی بر پایه توجه از جزء طبیعت به کل وجود استوار بود.

جزءها را روی‌ها سوی کل است	بلبلان را عشق باروی گل است
آنچه از دریا بدریا می‌رود	از هماجا آمده آجا می‌رود
از سرکه سیلهای تیز رو	و از تن ما جان عشق آمیز رو

ب - تبیین فلسفی مستقیم معاد که مختص انسان می‌باشد.

کل بوم هو فی شان بخوان	مرو را بیکار بی فعلی بدان
کمترین کارش به روز آن بود	کاو سه لشکر را روانه می‌کند
لشکری زاصلاب سوی امهات	بهر آن تا در رحم روید نبات
لشکری زارحام سوی خاکدان	تا زرن و ماده پر گردد جهان
لشکری از خاکدان سوی اجل	تا ببیند هر کسی عکس العمل
باز بیشک بیش از این‌ها می‌رسد	آنچه از حق سوی جان‌ها می‌رسد
آنچه از جان‌ها بدل‌ها می‌رسد	آنچه از دلها به گل‌ها می‌رسد

حال با توجه به مقدمه فوق به تفسیر سوره شمس می‌پردازیم. در ابتدای این سوره یازده قسم توسط پروردگار خورده می‌شود که از این بابت در تمامی سور قرآن بی مثال می‌باشد. به عبارت دیگر در هیچ سوره دیگر قرآن سراغ نداریم که خداوند یازده بار قسم بخورد و این نشانه آن است که موضوعی که می‌خواهد مطرح کند بزرگترین و مهم‌ترین موضوع قرآن است. این یازده قسم عبارت است از:

قسم به خورشید (والشمس)، قسم به افتاب نور خورشید (والضحی)،  
قسم به ماه (والقمر)، قسم به روز (والنهار)، قسم به شب (واللیل)، قسم  
به آسمان (والسماء)، قسم به آنچه آسمان را بساخت (و ما بناها)، قسم به  
زمین (والارض)، قسم به آنچه زمین را گسترش داد (و ما طیها)، قسم  
به نفس (وَنَفْسٍ)، قسم به آنچه نفس را بیارست (وَمَا سَوَّاهَا)

در رابطه با یازده قسم فوق آنچه باید به آن توجه شود طبیعی بودن قسم‌ها است یا به عبارت دیگر طرح یازده آیه از آیات الهی است که تمامی افراد بادیه نشین عربستان آن را می‌شناسند، چراکه در سرزمین گرم عربستان با آن افتاب سوزان و آسمان صاف و شب‌های پر ستاره بیشترین آیه‌های از طبیعت که مردم در 24 ساعت شبانه و روز با آن دگیر هستند عبارتند از:

الف - افتاب سوزان.

ب - آسمان پرستاره شب‌ها که بادیه نشین‌ها در شب با حرکت ستاره‌ها به عنوان قطب نمای صحرا راه خود را در صحرای بیکران پیدا می‌کنند.

ج - شتری که به عنوان کشتی بیابان با آن بیابان‌ها را در می‌نوردد.

د - ماه آسمان که با نور خود چراغ بیابان‌ها در شب برای صحرانوردان بود و با حرکت خود ساعت ماه شمار عرب صحرا نشین می‌باشد.

ه - زمین گسترده داغی که در شکل کوه و صحرا پیوسته او را در

می‌نوردد.

لذا قرآن هم چون مخاطبین اولیه‌اش همین ملت و مردم عربستان است در توجه دادن آنها به طبیعت از طرح همین آیه‌های روشن و واضح برای مردم عرب عربستان استفاده می‌کند و طبیعی است که اگر همین قرآن در سرزمین دیگری مثل هند یا کشورهای اسکاندیناوی نازل می‌شد، پدیده‌های دیگری مثل کوه، جنگل، درخت، دریا، فیل و... مطرح می‌کرد، چرا که مردم آن سرزمین‌ها با این پدیده‌ها بیشتر تماس داشتند؛ لذا برای تبیین قسم‌های یازده گانه اول سوره شمس نباید با چراغ ژرژ گاموف دنبال تفسیر آیات فوق باشیم، تنها کافی است که به همان شکل ظاهر آیات که طرح آیتی چند از طبیعت که عرب با آن دست و گریبان است بسنده کنیم و دنبال کشف فرمول‌های نجومی از آن نباشیم، پس به همین سادگی قسم به خورشید، قسم به افتاب، قسم به ماه، قسم به روز، قسم به شب، قسم به آسمان، قسم به زمین و قسم به نفس که یک عرب بادیه نشین می‌فهمد، باید بفهمیم که چی؟ این همه قسم برای چیست، چه حقیقت مهمی خدای محمد می‌خواهد در اینجا بگوید که اینقدر قسم می‌خورد؟ آن حقیقت مهم همین «وَنَفْسٍ وَمَا سَوَّاهَا - فَأَلْهَمَهَا فُجُورَهَا وَتَقْوَاهَا - قَدْ أَفْلَحَ مَنْ زَكَّاهَا - وَقَدْ خَابَ مَنْ دَسَّاهَا» همه آن قسم‌ها برای طرح همین یک موضوع بود، همین موضوعی که زیربنای تمامی اندیشه محمد را تشکیل می‌دهد.

#### اختیار- انتخاب

در این حقیقت دو اصل مهم اندیشه بشری را مطرح می‌کند: اصل اختیار، اصل آزادی. چرا سوگند به نفس و آنکه نفس را نمود داد پس بدکاری و پرهیز کار بودنش را به او الهام کرده، یا به عبارت دیگر امکان پرهیزکاری یا بدکاری را در وجود او به صورت ساختاری یا امکان به ودیعه گذاشت، همان ودیعه‌ای که بر آسمان و زمین عرضه کردیم همه از پذیرفتن آن سر باز زدند و این تنها انسان بود که به پذیرفتن آن تن داد.

«إِنَّا عَرَضْنَا الْأَمَانَةَ عَلَى السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ وَالْجِبَالِ فَأَبَيْنَ أَنْ يَحْمِلْنَهَا وَأَشْفَقْنَ مِنْهَا وَحَمَلَهَا الْإِنْسَانُ إِنَّهُ كَانَ ظَلُومًا جَهُولًا» (سوره احزاب - آیه ۷۲)

و به قول حافظ

آسمان بار امانت نتوانست کشید قرعه فال بنام من دیوانه زدند

این امانت چه بود که تمام هستی از پذیرفتن آن سر باز زدند و فقط انسان آن را پذیرفت؟ این همان دیالوگی است که در آیات ۳۰ تا 38 سوره بقره انجام گرفت: «آن زمانی که پروردگار تو به ملائکه گفت «من» می‌خواهم در زمین برای «خود» جانشین قرار دهم ملائکه از این گفته فهمیدن که آن موجود دارای یک جوهره‌ای است که تاکنون دیگر موجودات نداشتند این چه جوهره‌ای بود که تاکنون دیگر موجودات نداشتند و برای اولین بار انسان صاحب آن می‌شود و برداشت ملائکه از این جوهر فساد و خونریزی در زمین است، اما برداشت پروردگار عکس برداشت ملائکه می‌باشد این همان امکان بدکاری و پرهیزکاری

۱. برای مردم هند به جای «أَفَلَا يَنْظُرُونَ إِلَى الْإِبْلِ كَيْفَ خُلِقَتْ» باید «أَفَلَا يَنْظُرُونَ إِلَى الْفِيلِ كَيْفَ خُلِقَتْ» چرا که هندی اصلاً با شتر در تماس نیست و اگر هم بشناسد یک شناخت ذهنی از او دارد نه بیشتر حاصل اینکه ذغال را به نیوکسل بردن (انگلیسی) با رطب به بصره بردن (عرب) با زیره به کرمان بردن (فارسی)، اگر در شکل متفاوت باشند در معنی و مضمون صورتی واحد دارند و آنکه مقصود همه این‌ها توجه دادن مخاطبین خود به طبیعت برای درک توحید وجود و هدفداری طبیعت جهت توسعه دادن این حیات و هدفداری به مرحله انسانی می‌باشد.

۲ - نفس در اینجا به معنای «من» می‌باشد که باید در سرزمین «خود» های انسان پرورش یابد.

۳ - «من» در معنای حقیقی خود به معنای انسان می‌باشد که به خاطر پرورش در سرزمین «خود» های چهارگانه آلوده می‌شود و ایجاد «من» های مجازی می‌کند.

۴ - بزرگترین جوهره «من» اختیار می‌باشد که عامل برتری انسان از سایر پدیده‌ها می‌باشد.

۵ - «خود» هائی که به عنوان سرزمین «من» مطرح می‌شود «خود» های چهارگانه هستند که عبارتند از: «خود طبقاتی»، «خود اجتماعی»، «خود تاریخی یا سنتی»، «خود خویشتن فردی» که به صورت زندانی برای «من» یا نفس انسانی در می‌آید.

۶ - اگر «من» توانست در اثر تنویه و تزکیه از زندان های چهارگانه «خود» بیرون آید فلاح یا آزادی به دست می‌آید، پس تعریف آزادی عبارت از رستن «من» از زندان های «خود» است.

۷ - اگر «من» یا نفس در اثر دساها یا آلوده شدن «من» با «خود» های چهارگانه آلوده شد، باخت برای «من» حاصل می‌شود بنابراین «من» با امکان اختیار به عنوان موتور حرکت به صورت دینامیک در سرزمین «خود» های کاذب طبقاتی- اجتماعی- تاریخی - فردی شروع به نمو می‌کند که میوه این پروسه دینامیک آزادی می‌باشد، البته لازم به تذکر است که پدیده آزادی در اینجا دلالت بر آزادی درونی می‌کند ولی هرگز نباید این نکته را از نظر دور داشت که اولین سرزمینی که انسان در آن آزادی را تجربه کرد آزادی درونی بوده است و تا زمانی که انسان به آزادی درونی نرسد در عرصه آزادی بیرونی نمی‌تواند خوشه چین سرزمین آزادی برونی باشد، در همین رابطه است که برای روشن شدن مضمون حقیقی چهار آیه فوق می‌بایست به طرح تئوری آزادی بپردازیم.

### آزادی - رهائی

**تعریف آزادی:** آزادی عبارت است از رستن از حصارها و زندان‌ها می‌باشد (فلاح که همان رستگاری معنی می‌کنیم بهترین اصطلاحی است که دلالت بر آزادی می‌کند).

**مقدمه آزادی:** خودآگاهی به محدودیت‌ها و حصارها و زندان‌های محیط بر «خود» می‌باشد تا زمانی که نسبت به این حصارها و محدودیت‌ها و زندان حاکم بر خویش خودآگاهی پیدا نکنیم امکان تحقق آزادی وجود ندارد.

انواع آزادی عبارت است از: آزادی درونی، آزادی بیرونی

آزادی درونی عبارت است از پرورش «من» حقیقی آدمی جهت نجات از «من» مجازی آدمی، یا به عبارت دیگر پرورش «من» حقیقی آدمی جهت نجات «من» از «خود» های چهارگانه «خود طبقاتی»، «خود اجتماعی»، «خود تاریخی»، «خود فردی».

آزادی برونی عبارت است از تحقق آزادی در جامعه بشری، آنچه باید در رابطه با آزادی برونی به آن عنایت کنیم اینکه آزادی برونی بر عکس آزادی درونی پدیده مستحدثه می‌باشد که با پیدایش سرمایه‌داری و انقلاب کبیر فرانسه و تکوین فلسفه دموکراسی توسط جان لاک و ژان ژاک روسو برای بشریت مطرح شده است.

آزادی برونی از نظر تاریخی پروسه‌ای دو مرحله‌ای داشته است، مرحله اول آزادی برونی، رهائی یا نفی محدودیت‌های طبقاتی- سیاسی- اجتماعی می‌باشد در صورتی که مرحله دوم آزادی برونی، آزادی‌های اثباتی که شامل آزادی اقتصادی توسط لیبرالیسم اقتصادی نظام سرمایه داری و آزادی سیاسی توسط دموکراسی و آزادی‌های اجتماعی مثل آزادی عقیده آزادی بیان، آزادی احزاب، آزادی قلم و آزادی سندیکا و... می‌باشد.

است که در نفس آدمی وجود دارد»، یعنی اصل اختیار است که زیربنای وجودی انسان را تشکیل می‌دهد و توان انتخاب فجور و تقوی به انسان می‌بخشد و همین قدرت اختیار در انسان است که به انسان قدرت انتخاب می‌دهد، «پس سوگند به نفس و آنچه نفس را راستش کرد و امکان پلیدی و پاکی به آن الهام کرد»، «قَدْ أَفْلَحَ مَنْ زَكَّاهَا - آنکه نفس را نمو داد، ثمر یافت» و هر آنکه نفس را در خاک پنهان و مدفون ساخت ناکام ماند، تزکیه نفس در اینجا برعکس آنچه عرفای ما با تاسی از عرفان هندی به صورت نفس کشی و ریاضت کشی مطرح می‌کردند.

ای شهان کشتیم ما خصم برون	ماند خصمی زان بدتر در اندرون
کشتن این کار عقل و هوش نیست	شیر باطن سخره خرگوش نیست
سهل دان شیری که صفاها بشکند	شیر آن باشد که خود را بشکند

تزکیه در اینجا به معنای نمو است، پس تزکیه به معنای تصفیه نیست، آنچنانکه بیشتر مفسرین می‌گویند بلکه به معنای تنویه یعنی نمو دادن است. فلاح یعنی رستگاری که از رستن می‌آید فلاح هم به معنی رستن و رستگاری است هم به معنی کسی که فلاحش ثمر می‌دهد که با معنی تزکیه که آنچنانکه گفته شد به معنای نمو و رشد دادن پیوند دارد که با دو عمل خاب و دساها این موضوع را کامل می‌کند. چرا که دساها به معنای تدریس در مقابل تزکیه می‌باشد، یعنی آلوده کردن و زیر خاک پنهان کردن و خاب به معنای باخت و به آرزو نرسیدن می‌باشد که با کنار هم قرار دادن چهار اصطلاح افلاح، تزکیه، دساها و خاب حاصل چنین می‌شود: «که سوگند به نفس و آنچه نفس را راست کرد پس ثمر یافت کسی که نفس را چون دانه‌ای در سرزمین «خود» کاشت و با پرورش دانه در خاک پرورش داد و بارورش کرد و تهیدست و ناکام ماند کسی که دانه «من» را درون سرزمین «خود» پنهان و مدفون نگهداشت و ثمر نگرفت.»

### تفاوت «من» و «خود»

حال اگر نفس را به معنای «من» بگیریم این «من» به صورت یک بذری است که باید در سرزمین «خود» قرار گیرد و در آنجا نمو کند، طبیعی است که «من» در اینجا اسیر زندان «خود» های اجتماعی، تاریخی، طبقاتی و فردی می‌شود و از «من» حقیقی، «من» مجازی حاصل می‌شود. انسان به معنای واقعی کلمه «خود» این «من» است که در سرزمین «خود» مدفون می‌گردد حال اگر «من» با این «خود» ها ترکیب شد دساها صورت می‌گیرد و «من» مجازی بوجود می‌آید و اگر «من» در زیر خاک «خود» با خاک ترکیب نشد و توانست از زیر خاک بدون رنگ پذیری از «خود» ها سالم نمو کند «من» حقیقی از زندان رسته است و آزادی برای او تحقق پیدا کرده، پس فلاح به معنای رستن از زندان است و تزکیه به معنای تنویه رشد کردن «من» حقیقی در سرزمین «خود» های انسان است و اختیار که موتور حرکت «من» حقیقی می‌باشد در سرزمین «خود» های طبقاتی- اجتماعی- تاریخی و فردی مدفون می‌شود که با قدرت انتخاب و خودآگاهی می‌تواند از زیر خاک «خود» بیرون آید و بدل به «من» حقیقی شود این نجات «من» حقیقی از سرزمین «خود» های مجازی فلاح یا رستن یا آزادی نام دارد و آن آلوده شدن «من» در سرزمین «خود» های طبقاتی- اجتماعی- تاریخی- فردی دساها می‌باشد که باعث خاب و باخت او می‌گردد. بنابراین آنچه تاکنون در باب چهار آیه «وَنَفْسٍ وَمَا سَوَّاهَا - فَأَلْهَمَهَا فُجُورَهَا وَتَقْوَاهَا - قَدْ أَفْلَحَ مَنْ زَكَّاهَا - وَقَدْ خَابَ مَنْ» آموختیم عبارت از اینک:

۱ - نفس برعکس آنچه در عرفان شرقی و اسلامی و رهبانیت غربی مطرح بوده و مطرح می‌باشد، موجود مذمومی نیست بلکه از نظر قرآن نفس پدیده ممدوحی می‌باشد، چراکه قرآن در این سوره به آن قسم می‌خورد و قرآن هرگز به چیز مذموم قسم نمی‌خورد.

آزادی منفی یا رهایی از آغاز تاریخ بشر وجود داشته است اما آزادی اثباتی از زمان پیدایش سرمایه‌داری شکل گرفته است.

### فرد و جامعه

در یک نگاه کلی سوره شمس به سه قسمت تقسیم می‌شود: قسمت اول قسم‌های طبیعی است، قسمت دوم که موضوع سوره می‌باشد طرح رابطه «من» و «خود» و آزادی می‌باشد، در قسمت سوم به طرح رابطه فرد و جامعه می‌پردازد که این موضوع با طرح یک مثال تاریخی در باره قوم ثمود به نمایش می‌گذارد.

«كَذَّبَتْ ثَمُودُ بِطَغْوَاهَا - إِذِ انبَعَثَ أَشْقَاهَا - فَقَالَ لَهُمْ رَسُولُ اللَّهِ نَاقَةَ اللَّهِ وَسُقْيَاهَا - فَكَذَّبُوهُ فَعَقَرُوهَا فَذَمَّتْ عَلَيْهِمْ رَبُّهُم بِذَنبِهِمْ فَسَوَّاهَا» (سوره شمس - آیات ۱۱ تا ۱۴)

آنچه از مضمون این مثال می‌توان دریافت اینک:

رابطه فرد و جامعه در اصلاح و انحطاط جامعه رابطه تنگاتنگ می‌باشد یعنی آنچنانکه جامعه فاسد فرد را فاسد می‌کند و بالعکس فرد فاسد هم که بر جامعه مسلط گردد، می‌تواند باعث انحراف حرکت جامعه حتی در صورت موقت آن گردد، چراکه در اینجا هنگامی که صحبت عصیان و سرکشی قوم ثمود می‌کند به صورت جمعی صحبت می‌کند اما هنگامی که در باب علت سرکشی و طغیان این قوم صحبت می‌کند صورت انفرادی حرف می‌زند «إِذِ انبَعَثَ أَشْقَاهَا» که این امر مبین این حقیقت است که از نظر قرآن آنچنانکه فرد دارای مسئولیت می‌باشد.

«إِنَّ اللَّهَ لَا يُغَيِّرُ مَا بِهٖ قَوْمٍ حَتَّىٰ يُغَيِّرُوهُ مَا بِأَنفُسِهِمْ» (سوره رعد - آیه ۱۱) تغییر فردی باعث تغییر اجتماعی می‌شود آنچنانکه تغییر اجتماعی باعث تغییر فردی می‌شود.

«ظَهَرَ الْفَسَادُ فِي الْبَرِّ وَالْبَحْرِ بِمَا كَسَبَتْ أَيْدِي النَّاسِ» (سوره روم - آیه ۴۱)

در مثال شتر صالح که پشت کردن به آیه توسط قوم ثمود بود گرچه شتر را یک نفر پی کرد و او آیه را تکذیب کرد اما قرآن عمل تکذیب فرد را به همه جامعه تعمیم می‌دهد که با بیان «فَعَقَرُوهَا» می‌گوید همه قوم شتر را پی کردن که خود این هم دال بر پیوند فرد و جامعه از نظر قرآن دارد.

والسلام

### "تفسیری بر سه سوره - بقیه از صفحه اول"

«الناس شوا سیه کالاسناس مشط - مردم مساوی هستند مانند دانه‌های شانه» یا شعار

«لأفخرا لعربیا و لا لعجمیا و لا لاسودا و لا لابیض الا به تقوی الله - هیچ فخری و برتری سفید بر سیاه و عرب بر عجم ندارد مگر به تقوی الهی» یا

«الهم بارکنا للخبز - زنده باد نان» یا

«ویضع عنهم اصرهم و الا غلال الی کانت علیام - تا زنجیر هائی که بر پاها و بارهائی که بر دوش مردم بود نابود کنند» شکل گرفت و اسلام با این شعارهای رهائی‌بخش توانست تمامی مبارزات رهائی‌بخش بشر در آن قرن و عصر از غرب تا شرق و از شمال تا جنوب تحت هژمونی خود درآورد. دیسکورس اسلامی در قرن هفتم و هشتم میلادی یک دیسکورس ضد طبقاتی و ضد نژادپرستی و ضد آپارتاید جنسی بود و با این دیسکورس بود که محمد و ایده محمد یعنی اسلام توانست در عرض کمتر از سی سال نه تنها مکه و مدینه و شبه جزیره عربستان و روم و ایران و شرق و غرب را به زانو درآورد، بلکه در نگاهی برتر توانست این دیسکورس ضد طبقاتی، ضد نژادپرستی و ضد آپارتاید جنسی خود را به صورت یک پارادایم تاریخی ضد طبقاتی، ضد نژادپرستی و ضد آپارتاید جنسی برای همه بشریت در تمام اعصار و قرون زنده نگه دارد. چرا که مضمون تمامی نبرد رهائی‌بخش بشر در طول تاریخی در یک تفکیک کلی چیزی جز رهائی از این سه نابرابری طبقاتی و نژادی و جنسی نبوده و نیست و اگر گفتمان محمد و پارادایم اسلام در عرض سی سال توانست جهان و تاریخ را تسخیر کند نه به خاطر شریعت، فقاقت، طریقت و... محمد بود، بلکه در یک کلام علت تمامی رشد و جهانی و تاریخی شدن جنبش محمد، سمت گیری جهت نفی این سه غده چرکین تاریخ بشریت بود، چرا که بشریت در تمام اعصار یا از تبعیض طبقاتی رنج می‌برد، یا از تبعیض نژادی و یا از تبعیض جنسی و پیدایش دسپاتیزم سیاسی، مذهبی، معرفتی در تاریخ بشر در همین راستا بوده است و اگر در حمله اعراب به ایران - به قول جلال آل احمد ایرانیان به جای مقاومت در برابر اعراب نان و خرما بین سپاهیان عرب تقسیم می‌کردند - به این خاطر بود که در شعار سه گانه آن سردار اسلامی نفی تبعیض طبقاتی و نفی دسپاتیزم سیاسی می‌دیدند. آن‌ها به خاطر معجزه بودن قرآن به اسلام گرایش پیدا نکردند، چرا که اصلا عربی بلند نبودند تا معجزه بودن قرآن را بفهمند. لازمه اولیه فهم اعجاز قرآن فهم زبان عربی بود که ملت‌های غیر عرب کاملا از آن بیگانه بودند. آن‌ها به خاطر پاسخگو بودن اسلام نسبت به دردهای تبعیض طبقاتی، نژادی، جنسی در کادر استبداد، استثمار، استعباد و استثمار چون آتش به جان آن‌ها افتاده بود، به اسلام روی آوردند و طبیعی بود که وقتی که بر اثر تحریف اسلام توسط بنی‌عباس آن‌ها دیدند که نمی‌توانند به آرزوهای دیرینه خود دست یابند، دست به انشعاب در اسلام زدند و به شیعه پناه آوردند یا به شعوبیه گرایش پیدا کردند.

دستاوردهای بعثت محمد:

به قول علامه اقبال لاهوری:

۱. که در پاسخ به سوال رستم فرخ زاد که از او سوال کرد که برای چه به ما حمله کردید، گفت: بعثت لنخرج العباد من عباده العباد الی عباده الله و من الجور الدایان الی العدل اسلام و من الدل الارض الی العز السماء - ما آمده‌ایم تا شما را از بندگی یکدیگر به بندگی خدا - نجات از اتوکراتیک یا استبداد دینی - و از جور ادیان به عدل اسلام - نجات از تبعیض طبقاتی - و از دل الارض بعز السماء نجات از شرک نفسانی، اخلاقی، اجتماعی، معرفتی به سوی توحید نفسانی، اجتماعی، معرفتی هدایت کنیم.



وحی می‌باشد، از طریق شناخت عقلانیت وحی‌ای و فونکسیون وحی‌ای به شناخت پدیده وحی بپردازیم.

**ب - عقلانیت وحی‌ای و فونکسیون وحی‌ای دو طریقه شناخت مکانیزم وحی است:** به قول مولانا:

عقل دو عقلست اول مکسبی	که در آموزی چو در مکتب صبی
از کتاب و اوستاد و فکر و ذکر	از معانی وز علوم خوب و بکر
عقل تو افزون شود بر دیگران	لیک تو باشی ز حفظ آن گران
لوح حافظ باشی اندر دور و گشت	لوح محفوظ اوست کو زین در گذشت
عقل دیگر بخشش یزدان بود	چشمه‌ی آن در میان جان بود
چون ز سینه آب دانش جوش کرد	نه شود گنده نه دیرینه نه زرد
ور ره نبعش بود بسته چه غم	کو همی‌جوشد ز خانه دم به دم
عقل خصیلی مثال جوی‌ها	کان رود در خانه‌ای از کوی‌ها
راه آبش بسته شد بی‌نوا	از درون خویشتن جو چشمه را

بنابراین اگر چه فهم شناخت مکانیزم وحی یا شعور مرموز به شکل عملی در صورت ضعیف آن، تنها از طریق اکسپرنس باطنی عرفانی امکان پذیر است که انجام آن برای همه افراد امکانپذیر نیست ولی تنها راه شناخت همگانی وحی، شناخت وحی از طریق دو مقوله عقلانیت وحی‌ای و فونکسیون وحی‌ای می‌باشد.

### عقلانیت وحی:

آنچه باید در مقدمه عقلانیت وحی به آن توجه کنیم اینکه اولاً از نظر امام علی و مولانا و علامه اقبال لاهوری منشاء تمامی عقلانیت تاریخی بشر اعم از عقلانیت فلسفی بشر، یا عقلانیت عرفانی بشر، یا عقلانیت علمی بشر، یا عقلانیت فقهی بشر و ... عقلانیت وحی می‌باشد. آنچنانکه امام علی در خطبه اول نهج البلاغه آنجا که هدف رسالت را بیان می‌کند می‌فرماید: «و یُثْبِرُوا لَهُمْ دَفَائِنَ الْعُقُولِ - پیامبران آمدند تا گنج‌های پنهان عقول در بشریت ظاهر سازند - خطبه اول - نهج البلاغه» و مولانا در دفتر چهارم مثنوی می‌گوید:

این نجوم و طب وحی انبیاست	عقل و حس را سوی بی‌سوره کجاست
عقل جزوی عقل استخراج نیست	جز پذیرای فن و محتاج نیست
قابل تعلیم و فهمست این خرد	لیک صاحب وحی تعلیمش دهد
جمله حرفتها بقین از وحی بود	اول او لیک عقل آن را فرود
هیچ حرفت را ببین کین عقل ما	تا بند او آموختن بی‌اوستا
گرچه اندر مکر موی‌اشکاف بد	هیچ پیشه رام برآستا نشد
دانش پیشه ازین عقل ار بدی	پیشگی بی‌اوستا حاصل شدی

دومین موضعی که باید در رابطه با عقلانیت وحی به آن توجه شود: اینکه برحسب نوع برداشت از مکانیزم وحی نوع برداشت از عقلانیت وحی‌ای متفاوت می‌باشد که در این رابطه باید بگوییم که سه نوع برداشت از مکانیزم وحی‌ای وجود دارد: برداشت جزمی یا دکماتیسیم از مقوله وحی، برداشت علمی یا انطباقی از مقوله وحی، برداشت دینامیک یا تطبیقی از مقوله وحی.

### برداشت جزمی یا دکماتیسیم از مقوله وحی:

که طبق این دیدگاه مکانیزم وحی صورتی بیرونی دارد، یعنی از بیرون توسط فرشته بر محمد وارد می‌شود و محمد در این رابطه فقط نقش

نقش قرآن چونکه در عالم نشست  
فاش گویم آنچه در دل مضمراست  
چونکه در جان رفت جان دیگر نشود  
جان چو دیگر شد جهان دیگر نشود  
با مسلمان گفت جان در کف بنه  
هر چه از حاجت فزون داری بنه

### ۱ - وحی یا شعور مرموز، سنگ زیربنای جنبش اجتماعی، اقتصادی، سیاسی، فرهنگی، تاریخی محمد:

بدون تردید اگر جنبش محمد در قرن هفتم و هشتم که تا امروز و آینده تاریخ سیلان دارد، به عنوان یک نهضت فکری، اجتماعی، سیاسی، اخلاقی، انسانی و تاریخی تلقی کنیم با هر نگاه و اندیشه و مکتب و دیدگاهی که داشته باشیم این حقیقت را باید به عنوان یک اصل مسلم معتقد شویم که سنگ زیربنای تمامی نهضت جهانی، تاریخی، انسانی محمد نشأت گرفته از پدیده‌ای می‌باشد که او وحی‌اش نامید و اعلام کرد که در شبانگاه ۲۷ رجب در مکان غار حرا در جبل نور مکه پس از یک اکسپرنس شخصی یا تجربه نبوی درازمدت به عقلانیت یا شعوری دست یافته است که از درون او چشمه‌های معرفت اکتیو گردیده که حاصل این سیلان شعور مرموز یا عقلانیت وحی‌اش مجموعه‌ای مدونی گردید به نام قرآن، که خود محمد تدوین کننده این کتاب بوده است. بنابراین کلید شناخت حرکت محمد و نهضت جهانی، تاریخی که او آفرید بازگشت پیدا می‌کند به شناخت پدیده‌ای که نامش را وحی گذاشت و مجموعه مدونش را قرآن نامید و مکتب و نهضت زائیده آن را اسلام خواند.

### الف - مکانیزم وحی چیست؟

به قول مولانا:

جسم ظاهر روح مخفی آمدست	جسم همچون آستین جان همچو دست
باز عقل از روح مخفی‌تر برد	حس سوی روح زوتر ره برد
جنبشی بینی بدانی زنده است	این ندانی که ز عقل آکنده است
تا که جنبش‌های موزون سر کند	جنبش مس را به دانش زر کند
زان مناسب آمدن افعال دست	فهم آید مر ترا که عقل هست
روح وحی از عقل پنهان‌تر بود	زانک او غیبیست او زان سر بود
عقل احمد از کسی پنهان نشد	روح وحی‌اش مدرک هر جان نشد
روح وحی‌ای را مناسب‌هاست نیز	در نیابد عقل کان آمد عزیز
که جنون بیند گهی حیران شود	زانک موقوفست تا او آن شود
چون مناسب‌های افعال خضر	عقل موسی بود در دیدش کدر
از پی روپوش عامه در بیان	وحی دل گویند آن را صوفیان
وحی دل گیرش که منظرگاه اوست	چون خطا باشد چو دل آگاه اوست
مؤمننا بنظر به نور الله شدی	از خطا و سهو آمن آمدی

در باب مکانیزم وحی به عنوان یک منبع شناخت بشریت در کنار منابع دیگر شناخت انسان مثل طبیعت و تاریخ بسیار گفته‌اند و بسیار نوشته‌اند اما با این همه نوشته و گفته‌ای که در باب این پدیده مرموز و شعور پیچیده انجام گرفته است، هنوز مکانیزم این شعور و منبع شناخت برای بشر ناشناخته مانده است و تنها حقیقتی که در این رابطه برای انسان مسجل گردیده است، اینکه وحی عالی‌ترین ره آورد و اکسپرنس شخصی نبوی است که تحت یک تجربه طولانی درونی یا باطنی نبی برای پیامبر حاصل می‌شود که درجات پایین در این اکسپرنس برای عرفا قابل انجام است. اما تنها راه شناخت برای ما که امکان انجام اکسپرنس شخصی و باطنی مثل انبیاء یا عرفا بر ایمان میسر نیست، جهت شناخت پدیده وحی به جای شناخت تجربی یا اکسپرنس وحی که تنها راه عملی شناخت

واسط مثل بلندگو یا ضبط صوت دارد.

وحی ماهیتی لایتغییر و مکانیکی دارد، یعنی از آنجائیکه وحی به عنوان یک پکیج توسط ملائکه تحویل محمد می‌گردد لذا نه محمد و نه هیچ کس دیگر حق آپ تو دیت کردن آن را ندارد مگر خود صاحب پکیج یا خداوند، طبیعی است که حاصل این برداشت بیرون رفتن کلیت وحی از زندگی اجتماعی و تاریخی انسان و تک بعدی شدن آن و شکل انحصاری فقهی گرفتن آن - و آن هم فقهی سنتی و مرده - که کارش تحریف حقیقت و تشویق خشونت و نفی کننده تمامی ارزش‌های انسانی می‌باشد، است.

وحی صورت انحصاری فقهی دارد، وقتی که وحی صورت بیرونی گرفت و همچنین ماهیتی ثابت و لایتغییر پیدا کرد، طبیعتاً به صورت نهاد درمی‌آید که نخستین نهادی که از آن به شکل انحرافی ساخته می‌شود نهاد فقاقت است، آن هم برای ساختن شریعت فقهی که این از الاقات وحی‌انی می‌باشد، چرا که زمانی که وحی حیات اجتماعی - تاریخی خود را به صورت فقهی درآورد با توجه به اینکه فقه علم الحیل است و تبیین کننده حقوق فردی و اجتماعی می‌باشد، لذا عامل سکون و ثبوت و انحطاط جامعه و بشریت می‌گردد و متولیان این نهاد فقهی یعنی روحانیت به عنوان پاسداران قدرت و تحجر و ارتجاع در می‌آیند.<sup>۱</sup>

### برداشت علمی یا انطباقی از مقوله وحی:

طبق این دیدگاه مکانیزم وحی‌ای مختص مقولات و مواردی می‌شود که برای بشر تجربه پذیر نیست یعنی در این دنیا امکان تجربه برای اثبات یا نفی آن نیست، چرا که هر امری که برای بشر در این جهان قابل تجربه باشد امری علمی است که علم باید منادی آن باشد و دیگر نیازی به وحی نیست و از آنجائی که تنها دو مقوله است که در این جهان قابل تجربه و اثبات نمی‌باشد:

اول مقوله خدا و دوم مقوله معاد. لذا کار وحی اثبات این دو موضوع است و ورود در مقولات دیگر کار وحی نیست و اگر وحی بالاچار وارد آن شود حاصلی جز شکست نخواهد داشت. دیدگاه مهندس بازارگان از آغاز یعنی راه طی شده تا نهایت یعنی هدف بعثت انبیاء و تابعین او مثل عبدالکریم سروش (یا همان دکتر فرج دباغ) بر همین نگرش استوار می‌باشد. از نگاه این‌ها هدف بعثت انبیاء تبیین دو مقوله برای انسان می‌باشد، یکی اثبات وجود خدا و دیگر تبیین معاد یا قیامت می‌باشد. انبیاء و وحی هیچ رسالت اجتماعی و تاریخی غیر از اثبات این دو مقوله ندارند، چرا که بشر خود می‌تواند اموری غیر از این دو مقوله را به تنهایی طی کند.<sup>۲</sup>

۲. نظام سیاسی فعلی حاکم بر کشور ایران که همراه با تز وحشتناک ولایت مطلقه فقیه می‌باشد و باعث شده که امروز جامعه ما اسیر اتوکراتیک ترین و دسپاتیزم ترین رژیم‌های سیاسی تاریخی گردد. حاصل چنین برداشتی از مقوله وحی می‌باشد در چنین برداشتی از وحی رابطه وحی (بخوان فقه) یا جامعه و انسان رابطه‌ای یک طرفه دارد که آن هم از وحی به انسان می‌باشد و تمامی حق و حقوقی که انسان و جامعه پیدا می‌کند همان حق و حقوقی است که فقه یا نظام فقه‌ای یا فقیه از طرف خداوند به او می‌بخشد. در چنین نظامی انسان فی حد ذاته دارای هیچگونه حق و حقوقی طبیعی و ذاتی نیست و هر حق و حقوقی که نصیب او می‌شود صورت اعتباری دارد و لذا هر زمانی که فقه یا فقیه یا ولایت مطلقه فقیه اراده کند می‌تواند این حقوق فقهی را لغو کند و آن را از انسان بستاند و اینجا است که به قول کانت «نظام تکلیفی جانشین نظام حقی می‌شود» و حقوق فقهی جانشین حقوق طبیعی انسان می‌شود و تکلیف یا آن فرامین فقهی جای تمامی اراده و اندیشه بشر پر می‌کند.

۳. طبیعی است که بزرگترین آفت این چنین نگرشی به وحی از صحنه اجتماعی - تاریخی بیرون کردن وحی و پیامبران می‌باشد که حاصل آن تن دادن به لیبرالیسم در عرصه اقتصادی که همان سرمایه‌داری می‌باشد و تمامی نهادهای سیاسی و معرفتی و فرهنگی و اخلاقی نظام سرمایه‌داری هست که طبیعتاً ضرر و زبانی کمتر از ضرر و زیان اسلام فقه‌ای یا وحی فقه‌ای برای این جامعه

مطابق بینش انطباقی، وحی مختص مقولات فردی و اخلاقی می‌باشد و هیچگونه رسالت اجتماعی و تاریخی ندارد، لذا حاصل این نگرش چیزی جز این نخواهد بود که آنچنانکه دیدگاه جزمی و دگماتیسم اسلام را در فقه خلاصه می‌کرد و آن هم فقهی جزمی و غیر دینامیک، این دیدگاه هم رسالت وحی را در اخلاق فردی و مجرد و مکانیک خلاصه می‌کند، آن هم اخلاقی غیر اجتماعی که فقط به درد لای کتاب‌ها می‌خورد و هیچگونه ما به ازای اجتماعی نخواهد داشت. آنچنانکه این دیدگاه از قرن پنجم که توسط امام محمد غزالی مطرح شده تاکنون نتوانسته کوچک‌ترین عملکردی نه در رابطه با فردی و نه در رابطه با اجتماعی داشته باشد و علت از فاصله گرفتن نهاد اخلاقی این‌ها (که در برابر نهاد فقاقت روحانیت مطرح گردیده است) از پراستیک اجتماعی است، چرا که صاحب وحی یکی از انگیزه بعثت خود را چنین مطرح می‌کرد: «بعثت لاتمم مکارم الاخلاق - مبعوث شدم تا مکارم اخلاق را تمام کنم.» اخلاقی که محمد تعریف می‌کرد با اخلاقی که امام محمد غزالی در قرن پنجم تعریف می‌کرد از زمین تا آسمان با هم متفاوت می‌باشد. محمد اخلاق را در عرصه رسالت اجتماعی - تاریخی بعثت که همان ساختن جامعه بر اساس سه پایه کتاب - میزان - حدید می‌باشد، تعریف می‌کند در صورتی که دیدگاه دوم اخلاق را به صورت یک امر مجرد فردی تعریف می‌کنند. البته این نکته را نباید در همین جا از نظر دور داشت که ریشه پیدایش چنین تفکری از اخلاق که در دو اصل بی مقداری دنیا و بی اختیاری انسان استوار می‌باشد، از تصوف شرقی استوار می‌باشد و از تصوف شرقی یعنی تصوف هندی و چینی سرچشمه می‌گیرد که به وسیله صوفیه مسلمان وارد دیسکورس اسلامی شده است و طبیعی است که نخستین آفت چنین اندیشه‌ای هرز دادن انرژی‌های مسلمانان در رابطه شخصی و فردی می‌باشد.

### برداشت تطبیقی یا دینامیکی از وحی:

طبق این دیدگاه مکانیزم وحی صورتی دو مؤلفه دارد که یکی مؤلفه متغییر می‌باشد و دیگر مؤلفه ثابت. پایه ثابت وحی محکمت نامیده می‌شود و پایه متغییر وحی متشابهات نامیده می‌شود.

«هُوَ الَّذِي أَنْزَلَ عَلَيْكَ الْكِتَابَ مِنْهُ آيَاتٌ مُحْكَمَاتٌ هُنَّ أُمُّ الْكِتَابِ وَأُخْرُ مُتَشَابِهَاتٌ فَأَمَّا الَّذِينَ فِي قُلُوبِهِمْ زَيْغٌ فَيَتَّبِعُونَ مَا تَشَابَهَ مِنْهُ ابْتِغَاءَ الْفِتْنَةِ وَابْتِغَاءَ تَأْوِيلِهِ وَمَا يَعْلَمُ تَأْوِيلَهُ إِلَّا اللَّهُ وَالرَّاسِخُونَ فِي الْعِلْمِ يَقُولُونَ آمَنَّا بِهِ كُلٌّ مِّنْ عِنْدِ رَبِّنَا وَمَا يَذَّكَّرُ إِلَّا أُولُو الْأَلْبَابِ - اوست آنکه وحی را بر تو فرستاد، در این وحی دو دسته آیات وجود دارند یک دسته آیات محکمت می‌باشد که آن‌ها مادر آیات دیگر هستند قسمت دوم آیات متشابهات می‌باشند که این‌ها تابع آیات محکمت می‌باشند، کسانی که در قلبشان زیغ است آن‌ها آیات متشابه را مادر آیات قرار می‌دهند و... - سوره آل عمران - آیه ۷» در نظر این‌ها دینامیسم وحی در گرو درک آیات محکمت و تمیز آن‌ها از متشابهات وحی می‌باشد. محکمت از نگاه این‌ها بر می‌گردد به آیاتی که پایه جهان بینی و ژورژومان دوفتی دارد، اعم از آیات مختص خداشناسی باشد، یا توحید الهی یا آیاتی که دلالت بر توحید اجتماعی، توحید اخلاقی و توحید تاریخی دارد. این‌ها آیات محکمت وحی هستند که نه مکان پذیرند نه زمان پذیرند و نه تاریخی، و باید به عنوان اصل ثابت یا اصول ثابت در نظر گرفته شوند.

آیات دیگری که مضمون ایدئولوژیک دارند یعنی جنبه تکلیف و برنامه دارد که هم زمان پذیرند و هم مکان پذیرند و هم مقولاتی تاریخی می‌باشند و با عنایت به اینکه موضوع این ایدئولوژی جامعه می‌باشد که یک موضع سیال است، لذا تکالیف و ارزش‌های و برنامه مربوطه با آن باید تغییر کند. دیدگاه علامه اقبال و به خصوص مرحوم شریعتی بر این مبنا قرار داشت و شعار تدوین مانیفست اسلامی که یکی از

خواهد داشت، چرا که سر انجام هر دو عقیده سر سپردن بر آستان سرمایه‌داری جهانی خواهد بود. یکی از موضع بالا، دیگری از موضع پایین انجام می‌گیرد.

این پنج کنفرانس آخرین پیام استراتژیک جنبش علنی شریعتی است که معروف به - پیام خمسه شریعتی- می‌باشد و او آخرین دستاوردهای استراتژیک و ایدئولوژیک خود را که بیشتر جنبه استراتژیک دارد تا ایدئولوژیک عرضه می‌کند و حتی بعد از زندان هم شریعتی نه در جلسات خانگی و نه در دست نوشته‌های فردی به خاطر این که رابطه‌اش با جامعه و حرکت اجتماعی قطع شده بود، دیگر نتوانست محتوای استراتژیک - ایدئولوژیک این پیام خمسه را اعتلا بدهد و شاید یکی از دلایل هجرت شریعتی به خارج از کشور (در ۲۶ اردیبهشت سال ۵۶) جهت شکست حصار سه ساله اجتماعی در بعد از زندان باشد که او را فلج کرده بود، زیرا به قول خود او نه نیروهائی که در مرحله سه ساله بعد از زندان با او رابطه داشتند از نیروهای سیاسی و انقلابی بودند و نه بانیان جلسه‌های خانگی ارزشی بیش از شله زرد و ولیمه برای کار شریعتی قائل بودند! لذا در همین راستا است که حتی همان شعار استراتژیک «عرفان- آزادی- برابری» که دکتر در یک جلسه خانگی و بعد از آزادی از زندان اعلام کرد، باید در تطبیق با شعار «آگاهی- آزادی- قدرت» که شریعتی در کنفرانس تفسیر سوره روم و در پیام خمسه آخر از جنبش علنی خود مطرح می‌کند، کامل گردد، یعنی شعار «عرفان- برابری- آزادی» باید تبدیل به شعار «آگاهی- آزادی- برابری» شود. یا تبدیل به «آگاهی- برابری- آزادی» شود، چرا که با شعار «عرفان - برابری - آزادی» نه می‌توان جنبش اجتماعی و تشکیلات حزبی بر پا کرد و نه می‌توان خودسازی فردی - تشکیلاتی انجام داد، فقط با آن شعار می‌توان به یک جمع بندی تاریخی از جنبش‌های فردی- اجتماعی- تاریخی بشر رسید. به این دلیل که عرفان یک مقوله فردی است و آن چنان که شریعتی می‌گوید؛ اگر به صحنه جامعه کشانیده شود به ایجاد گرایش‌های لیبرالیستی (لیبرالیسم فلسفی و لیبرالیسم اخلاقی و لیبرالیسم سیاسی و لیبرالیسم اقتصادی) می‌انجامد و حتی در صورت متعالی آن (مثل عرفان مولانا و حافظ) برای تشکیلات و جامعه هم مضر خواهد بود، بنابراین با اجازه شریعتی ما به جای شعار «عرفان- برابری- آزادی» شریعتی، شعار قبلی او یعنی «آگاهی- برابری- آزادی» را انتخاب می‌کنیم، تا از این شعار که استراتژی حزب مستضعفین می‌باشد و شریعتی در کنفرانس شیعه یک حزب تمام آن را عنوان کردند، تمامی اندیشه‌های او را بتوانیم به لحاظ استراتژیک و ایدئولوژیک تدوین و تبیین نماییم.

شعارهای محوری شریعتی بود بر این اصل بنا شده بود و از نظر شریعتی در هر مرحله تاریخی یا دوران مسخ تاریخی وظیفه اصل و محوری روشنفکران تنظیم و تدوین مانیفست اصلی می‌باشد که تدوین مانیفست عبارت است از «تدوین متشابهات اجتماعی تاریخ بر مبنای همان ثوابت توصیفی جهان بینی، یا تنظیم ژورژومان دوالور اسلامی در کادر ژورژومان دوفت‌های توحید می‌باشد.» البته طرح اصل اجتهاد به صورت عام به عنوان پایه دینامیسم اسلام که هم اقبال مطرح می‌کند و هم شریعتی اصل در تکمیل همان اصل محکم و متشابهات و تدوین مانیفست اسلامی به جای اصل تنظیم دایره المعارف اسلامی که دیدگاه دگماتیسم مطرح می‌کند، می‌باشد.

موضوع وحی در این دیدگاه بر خلاف دو نظرگاه جزمی و علمی یا دگماتیسم و انطباقی جامعه می‌باشد که علاوه بر اینکه خود پدیده تاریخی می‌باشد انسان و تاریخ را در بستر آن معنی می‌یابد و از آنجائی که جامعه انسانی یک پدیده تاریخی و در نتیجه دائما در حال تحول می‌باشد، لذا وحی هادی آن، باید در بستر این حرکت محتوم تکاملی جامعه حرکت کند و همین امر باعث می‌گردد تا وحی نسبت به حرکت جامعه بی تفاوت نباشد و سدی در مقابل آن نباشد. برای این کار باید وحی در هر مرحله جهت تطبیق خود بر آن اقدام کند که طرح اصل هجرت، امر به معروف و نهی از منکر به عنوان اصول زیربنائی دینامیسم اسلام از نظر شریعتی در این رابطه قابل تبیین می‌باشد.

## ۲ - فونکسیون وحی:

برای درک فونکسیون وحی باید خود متن وحی را مورد تفسیر و مذاقه قرار دهیم که در این رابطه پنج سوره قرآن که شامل سوره علق، مزمل، مدثر، ضحی و انشراح می‌باشد، مبنای قرار می‌دهیم. علت انتخاب این پنج سوره در کنار هم جهت تبیین فونکسیون وحی این می‌باشد که اول تمام پنج سوره فوق، سوره مکی می‌باشند که نماینده حرکت ۱۳ ساله مکی یا استراتژی پیام محمد می‌باشد، در ثانی سه سوره اول یعنی علق و مزمل و مدثر بنا به اعتقاد عام و خاص مفسرین قرآن حداقل آیات اولیه آن جزو اولین آیاتی بوده است که وحی و بعثت محمد با آن آغاز شده است، لذا می‌تواند بهترین نمونه جهت تبیین بعثت پیامبر یا اصل فونکسیون وحی باشد و سوره دیگر یعنی انشراح و الضحی هم اگر چه بنا به اعتقاد خیلی از مفسرین کلا یک دفعه و یک جا بر محمد نازل شده است و خود پیامبر بنابه دلایلی - که بعدا در ضمن تفسیر مطرح خواهیم کرد - از هم جدا کرده است. به هر حال هر دو سوره انشراح و الضحی یک موضوع را دنبال می‌کنند و آن هم توضیح رابطه خداوند با محمد و محمد با خداوند می‌باشد، که پیوند عملی با سه سوره فوق دارد.

ادامه دارد